

بحران میانسالی و تفکرات پارانوئیدی

Photo: robodread/www.shutterstock.com

ماهرخ غلامحسین پور

«می گوید با دامادهایت به نوبت می خوابی...»

پشت بندش قسم می خورد که خودش با چشم های خودش دیده و کور بشود اگر دروغ بگوید.

شریفه چهار داماد معقول دارد. هر کدام از آن یکی بهتر. خودش هم از آن زن های سالار و استخوان دار که اهالی محل و اقوام دور و نزدیک بر سر خلق و خو و مرامش قسم می خورند.

همزمان با واگویه کردن حال و روز این روزهایش، سرش را می گذارد روی شانه ام و گریه می کند:

«هر روز اسم یکی شان را می آورد. یک روز می گوید چرا دیروز که حمید آمده بود اینجا بدو بدو رفتی پیراهنت را عوض کردی؟ چرا کاظم که سر سفره شام داشت لطیفه تعریف می کرد هر و کر خندیدی؟ چرا مهرزاد گفت مادر جان شما جلو بنشیند، تو هم از خدا خواسته پریدی رفتی صندلی جلوی ماشین نشست؟ لابد می خواسته دستمالی ات کند مردک الدنگ، وگرنه چرا باید اصرار می کرد؟»

شریفه از آن مدل زن هاست که تصور کتک خوردنش محال است. همه عمرش به زنی شهره بوده که زیر بار زور نمی رود. اصلا از آنها که تا مشکلی هر گوشه خانواده پیش می آید، می روند دنبالش تا بیاید و درز مشکل را بگیرد و صلح و صفا ایجاد کند.

اینکه شریفه خانم که ۰۲ سال از آقا هوشنگ جوانتر و سرپا تر است، آن قدر کتک بخورد که تن و بدنش کبود بشود، آن هم از آقا هوشنگی که سال هاست از بیماری عفونت مفصلی رنج می برد و بیماری، قدش را خمیده کرده و اثری از روزهای جوانی اش نمانده و کلا با بادی می رود و آید، امر عجیب و دور از ذهن است.

او اما حین درد دل کردن هایش، آستین و پاچه شلوارش را بالا می زند و من دلم آشوب می شود.

بیشتر بخوانید:

[تعطیلات و افزایش ساعات کار خانگی](#)

[رسانه ملی، مروج خشونت خانگی؟](#)

[وقتی اختلال روحی به جنایت ختم می شود](#)

می گوید: «مجبورم سکوت کنم به خاطر زندگی دخترها و ترس از بی آبرویی. دور و برش را می گیرم. او هم شروع می کند به بهانه جویی. چند روز پیش هفت بار مرا با ظرف نیمرو از سر سفره صبحانه به آشپزخانه برگرداند. یک بار گفت سفت است، یک بار گفت نمکش زیاد است، یک بار گفت شل است، یک بار گفت نانمش سوخته و بالاخره بار هفتم که هیچ بهانه ای نداشت زد زیر ماهیتابه و گفت سیرم. همان موقع ترانه و شوهرش طبقه بالا خوابیده بودند. برای همین هم دم برنیاوردم.»

از آن جایی که شریفه خانم در روزهای جوانی درگیر سوءظن همسرش نبوده یا دست کم به شکل و شمایل امروز این مسئله آزارش نمی داده، از خانم «راضیه دهدشتی»، روانشناس بالینی می پرسم ممکن است میانسالی و پیری موجب بروز بد گمانی یا اختلال پارانوئید شود؟

پاسخ او مثبت است و می گوید بحران میانسالی، افسردگی هایی که در سنین بالا بروز می کنند، ترس از مرگ و تنهایی یا واهمه طرد شدن در روزهای ناتوانی، می توانند موجب ایجاد یا بدتر شدن بد گمانی در افراد بشوند:

«بینید متأسفانه جای خالی تحقیقات مفصل و آماری در مورد افراد میانسال و سالخورده در کشور ما به خوبی دیده می شود. افراد میانسال بیش از سایر افراد جامعه در معرض آسیب هستند. بی اعتمادی و اختلال شخصیت پارانوئید خاص یک سن و سال نیست ولی این اختلال که عمدتاً مردانه تر است، در سنین میانسالی زمینه بروز بیشتری پیدا می کند و دلیل آن هم تنهایی، بحران های میانسالی و ترس از دست دادن و فقدان است.»

اگر تاکنون عضو کانال تلگرام خانه امن نشده‌اید، کلیک کنید.

به گفته این روان‌شناس، عوامل بیرونی همچون احساس ناامنی، اضطراب، ترس و افسردگی می‌توانند اختلال شخصیت پارانویید را تقویت کنند:

«معمولا افرادی که در سنین پیری درگیر سوءظن‌های بیمارگونه می‌شوند از قبل زمینه این اختلال را داشته‌اند. ریشه این بیماری به کودکی فرد برمی‌گردد و در سنین جوانی تشدید می‌شود اما فرد ممکن است قادر باشد آن را کنترل کند یا کمتر در مورد بی‌اعتمادی و سوءظن‌هایش با دیگران وارد مکالمه شود. عدم ثبات و نابه‌سامانی در سنین پیری اما این قبیل آشفتگی‌ها را از عمیق‌ترین لایه‌های درونی فرد به سطح می‌راند و ما به اشتباه فکر کنیم یک مشکل غیرعادی رخ داده و یک بیماری ناگهانی، دامن شریک زندگی ما را گرفته است در حالی که چنین نیست.»

او تاکید می‌کند بیماری‌های دوران میانسالی همچون اختلالات غدد درون‌ریز یا تغییرات هورمونی و تلوناتی که به دوران یائسگی مردانه و زنانه مربوط است، ممکن است تفکر پارانوییدی را تقویت و برجسته کند.

«می‌لاد» در بندرعباس تولیدی پوشاک بچه‌گانه دارد. او یک مرد ۸۴ ساله است که تا همین اواخر زندگی آرام و بی‌حاشیه‌ای داشته، اما حالا به قید وثیقه آزاد شده و در انتظار حکم دادگاه تجدید نظر است. اتهام می‌لاد ضرب و شتم پدرش و هل دادن پیرمرد از پله‌های زیر زمین است.

می‌لاد به خانه امن می‌گوید هرگز به نیت آسیب زدن به پدرش او را هل نداده و در یک لحظه جنون و خشم آبی مرتکب چنین فعلی شده. او به شدت از کرده خود پشیمان است:

«ما شش خواهر و برادریم و هر روز ما را به یکی از مردان همسایه منتسب می‌کرد. آن‌قدر مادرم را به این و آن بسته بود و او را با این بهانه‌های واهی کتک می‌زد که گاهی آرزوی مرگش را می‌کردم؛ شاید مادرم چند صباحی در آرامش زندگی کند. با همه اینها هرگز به نیت و قصد قبلی به او آسیب ندم. او را دکتر بردم و خواهش کردم دارو بدهد تا روان‌پریشی و خشم‌های هیجانی‌اش را کنترل کنیم، اما دکتر گفت درمان قطعی برای بیماری پارانویا وجود ندارد و با توجه به بیماری فشار خون و بیماری قلبی، ممکن است دارو-درمانی برایش مضر باشد.»

می‌لاد در ادامه می‌گوید: «پدرم در جوانی حال و روز بهتری داشت. گاهی چیزی می‌گفت و رد می‌شد. اما از وقتی زمین‌گیر شد بی‌نهایت مادرم را آزار می‌داد. انگار از اینکه خودش زمین‌گیر شده ولی مادرم هنوز توانایی داشت، حرص می‌خورد. مادرم حتی جلوی ما هم جرات نمی‌کرد روسری‌اش را از سرش بردارد. سال‌ها بود آرایشگاه نمی‌رفت. از ترس تهمت‌های پدرم لباسش را عوض نمی‌کرد. با کسی مراوده نمی‌کرد. هر چه قدر هم با مهربانی رفتار می‌کردیم، توضیح می‌دادیم یا از کنار حرف‌هایش به شوخی می‌گذشتیم او با لجبازی بیشتر و رفتار خصمانه جواب می‌داد. من در طبقه دوم خانه پدرم زندگی می‌کنم و فریزر را به خاطر کمی جا در زیرزمین جا داده‌ایم. داشتم می‌رفتم از فریزر چیزی بردارم که وسط پله‌ها یک برگه داد دستم و گفت که رفته شکایت کرده از دادگاه که ما بچه‌های او نیستیم و درخواست کرده که آزمایش دی.ان.ای بگیرند. یک لحظه به شدت عصبانی شدم. نمی‌خواستم او را ببندازم فقط از سر هیجان و خشم زیاد آرام هلش دادم که تعادلش را از دست داد و از پله سقوط کرد و کارش به بیمارستان کشید.»

راضیه دهدشتی، روان‌شناس بالینی اما می‌گوید اختلال شخصیت پارانویید الزاما مختص مردان نیست اما درصد کمتری از زنان با این اختلال مواجه هستند:

«علت اینکه این مشکل دامن مردان را بیش از زنان می‌گیرد به لحاظ علمی ناروشن است اما ما زنان میانسال پارانویید هم داریم. مراجعی داشتم که از دست رفتارهای زنش به ستوه آمده بود. تلفنش را گرفته بود، کارت‌های بانکش را گرفته بود و همه مدارک شناسایی‌اش را همین‌طور و مرد عملا هیچ راه ارتباطی به دنیای بیرون نداشت. قدغن کرده بود که از حساب مشترکشان بدون اجازه او پولی برداشت کند و کافی بود که پیرمرد یک لباس مرتب بپوشد و بخواد برود توی پارک کنار دوستان بازنشسته‌اش بنشیند. زن هم شال و کلاه می‌کرد و می‌گفت من هم می‌آیم. لابد با یک دختر جوان قرار و مدار ازدواج گذاشته‌ای. قرار شد من با همسر بیمارش صحبت کنم تا میزان و عمق مشکل را ببینم، اما وقتی به نرمی برایش توضیح دادم که شوهرش او را دوست دارد و تصوراتش درست نیست با عصبانیت بلند شد و گفت لابد بین ما رابطه مگویی وجود دارد و به همین دلیل است که من از مرد دفاع می‌کنم. من همان جا یاد دروس دانشگاهی افتادم. این که تاکید می‌کردند هرگز در برابر یک فرد مبتلا به سوءظن در مقام دفاع فرد مقابل برنیایید چون مشکل را جدی‌تر می‌کنید و بعد از آن بود که هرگز آن اشتباه را تکرار نکردم.»

به گفته این روان‌شناس «توهم خیانت، مسموم کردن، طرد یا ترک کردن، تنها شدن یا از تنهایی و ناتوانی مردن، همداستانی با یک مرد یا زن غریبه، ازدواج مجدد و حتی شنیدن صداهای غیر واقعی و به تصویر کشیدن اتفاقاتی که ناشی از توهم هستند، می‌تواند بخشی از دنیای

مرگ و زندگی زنان کارتن خواب شیراز

Photo: uatp12/depositphotos.com

ماهرخ غلامحسین پور

صاحب بقالی صدایش را آن طرف خط تلفن صاف کرد و با خونسردی گفت: «آنها مثل برگگی که از درخت زندگی بیفتد، هرازگاهی می‌افتند و می‌میرند. این یک بار چرا این زن برای شما و بقیه روزنامه‌ها مهم شده، نمی‌دانم.»

او در ادامه می‌گوید: «فصل سرما که می‌شود حداقل ماهی یک بار می‌آیند و جسد زن یا مردی را که گوشه دیوار از سرما خشکش زده جمع می‌کنند و می‌برند. این اتفاق در این منطقه به هیچ وجه عجیب نیست. تازه اینجا خوب است. باید بروید به محله سنگ سیاه سر بزنید.»

روز نهم دی ماه ۷۹ یعنی روز قبل از گفت‌وگو با این مغازه‌دار که حوالی دروازه سعدی، نزدیک بازارچه فیل شیراز و ته بن‌بست محمود بقالی کوچکی را اداره می‌کند، خبر درگذشت زنی حدوداً ۵۴ ساله به نام گل‌بس که از سرما و نبود یک سقف امن، نیمه شب گوشه یک دیوار کهنه خستی یخ زده بود، در رسانه‌ها منتشر شد.

این خبر واکنش شدید فعالان مدنی محلی را برانگیخت به شکلی که عده‌ای پای پیاده راه افتادند و تمام منطقه را پی‌پی‌بی‌خانمان‌ها گشتند و عده‌ای دانشجوی هم‌نامه‌ای سرگشاده به مسئولان نوشتند و شب را بی‌پتو و بالاپوش مقابل ساختمان شورای شهر شیراز خوابیدند تا نسبت به مرگ زنی که سقف یک خانه امن می‌توانست جان‌اش را نجات دهد، معترض باشند.

یک زن یا دو زن؟

چند روز بعد رسانه‌ها از مرگ زنی دیگر به نام فریبا، ۵۰ ساله خبر دادند. او اصالتاً از اهالی کردستان بود و با مردم کوچو و بازار سلام و علیک و رابطه خوبی داشت.

رسانه‌ها نوشتند او به علت استعمال بیش از حد مواد در گذشته است.

فاصله این دو مرگ بسیار اندک بود و مسئولان محلی عامدانه وانمود کردند که فریبا همان گل‌بس بوده و خلط مبحث شده و فقط یک زن معتاد مرده که آن هم معلوم و مشخص نیست به علت سرما بوده باشد.

این خبر که منتشر شد، علیرضا خلیلی، مدیر روابط عمومی پزشکی قانونی استان فارس به رسانه‌ها وعده داد که به دلیل حساسیت ماجرا، علت مرگ او (گل‌بس) به صورت ویژه در دست بررسی است و به زودی اعلام می‌شود.»

[اگر تاکنون عضو کانال تلگرام خانه امن نشده‌اید، کلیک کنید.](#)

مدتی بعد حمیدرضا حسن‌پور، معاون خدمات شهری شهرداری شیراز گفت این زن که یک معتاد متجاهر بوده بر اساس آمار اداره پیشگیری و ساماندهی آسیب دیدگان اجتماعی تا کنون ۰۶ بار جمع‌آوری شده، هفت مرتبه به کمپ ترک اعتیاد منتقل شده و دو مورد سابقه زندان داشته است. او هیچ توضیحی نداد که زن مورد نظرش گل‌بس بوده یا فریبا و آیا این دو زن یک نفرند یا دو نفرند و هر دو به علت «اوردوز» و نه سرما، در گذشته اند.

نورا، ن، فعال حقوق زنان ساکن شیراز است. او در مورد روشن شدن وجوه تاریک این مرگ به محله‌های مورد نظر سر زده، با اهالی و مغازه‌دارها صحبت کرده و یک تحقیق میدانی انجام داده است.

نورا به خانه امن می‌گوید با اینکه مسئولان محلی تلاش کردند برای کم شدن بار مسئولیتشان آن را یک اتفاق واحد جا بزنند، اما بی‌تردید

این دو مرگ دو جریان متفاوت بوده‌اند.

به گفته او جسد فربیا در دقایق اول صبح و دو روز بعد از مرگ گل‌بس از سوی مردم شناسایی شده است:

«گل‌بس هویت مشخصی داشته و در کلیه مدارک شناسایی، نامش گل‌بس الوندی ثبت شده بوده. من با دقت در سوابق او و گفت‌وگو با کسانی که او را می‌شناختند، متوجه شدم هیچ‌کس او را به نام فربیا نمی‌شناسد. با این همه وقتی به پزشکی قانونی مراجعه کردم متوجه شدم که جسد گل‌بس به نام یک فرد مجهول‌الهویه به ثبت رسیده و هیچ نشانی از هویت واقعی اش نیست.»

به گفته نورا کل این جریان اما به دلیل نبود یک گرمخانه، سقف امن یا محل نگهداری بی‌خانمان‌ها در شیراز رخ داده است.

زنان معتاد، قربانیان مکرر

آمارهای دولتی حکایت از وجود سه میلیون معتاد رسمی در ایران دارند و شیراز یکی از استان‌هایی است که شمار معتادان آن رو به افزایش است.

با این همه دبیر شورای هماهنگی مبارزه با مواد مخدر گفته است تعداد زنان معتاد متجاهر در این شهر به ۴۳ نفر هم نمی‌رسد: ادعایی که به گفته نورا، به یک شوخی شبیه است.

نورا.ن با کمک دو تن از دوستانش یک جمع کوچک غیررسمی را برای کمک به زنان کارتن‌خواب اداره می‌کنند. او تاکنون نام ۰۱۲ زن را در دفترچه‌اش یادداشت کرده. زنانی که خانه امن و سقفی برای زندگی کردن زیر آن، ندارند. او با این ۰۱۲ زن گفت‌وگو کرده و آنها به نورا گفته‌اند حداقل چندین بار دچار سرمازدگی شدید شده‌اند و بارها پیش آمده که هفته‌های متوالی یک وعده غذای گرم نخورده‌اند.

به باور این فعال مدنی آمار واقعی زنان کارتن‌خواب بافت قدیمی شهر شیراز باید چندین برابر آمار ۰۱۲ نفره او باشد.

نورا بر نبود گرمخانه و سرپناه امن در بافت قدیمی شهر شیراز به عنوان یکی از مهم‌ترین مشکلات، تاکید می‌کند: «آنها از سوی رهگذرها و اهالی محل کتک می‌خورند. گرسنه می‌مانند و... نمی‌توانید حتی تصورش را هم بکنید که برخی از آنان قبل و بعد از ابتلا به اعتیاد تا چه میزان مورد خشونت خانگی بوده و هستند. سوء تغذیه جدی دارند و از حداقل امکانات چون لباس گرم و نوار بهداشتی یا دستشویی مناسب محروم‌اند. آنها زیر خط سلامتند. با این همه، نهادهای دولتی به بهانه کمبود بودجه آنها را به هم پاس می‌دهند و مسئولیتشان را نمی‌پذیرند.»

روایت یک زن مانده در خیابان

زینت زنی است که در طول ۱۱ سال گذشته در خیابان‌ها، بیغوله‌ها، کپرها و چادرهای حوالی شهر شیراز زندگی کرده. پاتوق این روزهای او گوشه پارکینگ پشت یک بانک در شیراز است. او ۱۱ سال است که گرسنه می‌خواهد و بزرگ‌ترین کابوسش شب‌های زمستان است. او در طول این سال‌های کارتن‌خوابی تنها هشت ماهی که صیغه یک مرد خیاط شده و همان حوالی زیر یک راه پله، پشت مغازه تعمیر البسه مرد خیاط می‌خوابیده، روزگار تقریباً متعادلی داشته. یک شب اما مرد خیاط او را در حال کشیدن مواد و سر بزنگاه گیر می‌اندازد، صیغه‌نامه را باطل می‌کند و زینت باز بی‌خانمان می‌شود.

او می‌گوید مردان زندگی‌اش فرصت زندگی معمولی را از او گرفتند. او نخستین بار به زور شوهر اولش به استعمال مواد مجبور شده. در واقع او هیچ درک درستی از جریان اعتیاد و مواد مخدر نداشته، اما بعد از آنکه مصرفش بالا می‌گیرد و اثرات اعتیاد در وضعیت فیزیکی او مشهود می‌شود، همسرش که خودش بانی اعتیادش بوده او را طلاق می‌دهد. پدرش هم بعد از طلاق دیگر حاضر به پذیرش او نبوده و زینت از همان تاریخ تا به حال آواره شده:

«۲۱ ساله بودم. آن‌قدر کودک بودم که وقتی عاقد پرسید وکیلیم، من تمام حواسم به کاغذ رنگی‌های دور و برم بود. این تنها خاطره روز ازدواجم است. از رابطه زناشویی می‌ترسیدم و تن نمی‌دادم، او هم کتکم می‌زد جوروی که جان بلند شدن برایم نمی‌ماند. یک بار حین کتک خوردن پرده گوشم پاره شد. گوشم عفونت کرد. دیگر هیچ نمی‌شنیدم. می‌دانست که اگر برویم بیمارستان از او در مورد چند و چون این اتفاق می‌پرسند. درد شدید داشتم. مرا وادار کرد مواد بکشم. به تدریج وابستگی‌ام زیادت‌تر شد. معتاد که شدم بچه‌ها را از من گرفت و مرا از زندگی‌اش بیرون انداخت.»

بیشتر بخوانید:

[دستان آلوده آزارگر](#)

زینت دو بار در این سالها مرگ را تجربه کرده: «یک شب توی یکی از پارک‌های عادل‌آباد زیر یک نیمکت خزیده بودم. شب‌ها حوالی منطقه قلعه قبله یا ده پیاله، هر جا که بود یک گوشه و کناری پیدا می‌کردم می‌خوابیدم، اما آن شب سرمای عجیبی بود. اواسط بهمن ماه بود. یک بقیچه لباس و یک حوله نیم‌مدار داشتم. بقیچه را گذاشتم زیر سرم. حوله به قد و قواره‌ام نبود. یا پاهایم را می‌پوشاند یا شانه‌هایم را. همین اندازه می‌دانم که احساسم مثل خوابیدن نبود و یک لحظه از کف پا تا مغز بی‌حس شد و چیزی نفهمیدم. وقتی بیدار شدم بیمارستان قائم بودم. مردم خیال کرده بودند مرده‌ام. به پلیس زنگ زده بودند و من از مرگ نجات پیدا کردم.»

بار دوم اما شبی بوده که زینت گوشه توالی چوبی یک پارک حوالی کمربندی اکبرآباد خوابیده بوده و توالی چوبی آتش گرفته است.

نورا. ن می‌گوید آنها سطل آشغال‌ها را می‌گردند و ضایعات جمع می‌کنند و با پول فروش ضایعات جمع شده مواد می‌خرند. از مواد باقیمانده ته سطل آشغال‌ها یا پسمانده غذای روزانه ساندویچی‌ها یا رستوران‌ها سیر می‌شوند و شب‌ها هر جایی که بشود دوام آورد و مردم در تماس با ۰۱۱ بلندشان نکنند، می‌خوابند:

«مردم زنگ می‌زنند ۰۱۱. پلیس می‌آید و به جای اینکه سرپناه یا سقف ایمنی بهشان پیشنهاد بدهد، پراکنده‌شان می‌کند که بروند. می‌روند هر جا که بشود رفت. شده توی سرما مرد، تنها هدف غایی این است که جلوی چشم اهالی و رهگذرها نباشند و ویتترین مسئولان و دستگاه‌ها را تیره و خراب نکنند. زندگی و مرگ آنها برای هیچ‌کس مهم نیست.»

دستان آلوده آزارگر

Photo: Polina /www.shutterstock.com

ماهرخ غلامحسین‌پور

انتشار یادداشت زهرا آیت‌اللهی، رئیس شورای فرهنگی - اجتماعی زنان و خانواده، در مخالفت با لایحه منع خشونت علیه زنان، تبدیل به فرصت تازه‌ای برای توجه رسانه‌ها و افکار عمومی به وضعیت نابسامان خشونت خانگی در ایران شد.

او هفته گذشته در یادداشتی که در ستون سرمقاله روزنامه کیهان منتشر شد، نوشت: «زنی که پدر و برادر و شوهر داشته باشد دیگر نیاز به قانون ندارد.»

روح کلی سرمقاله او به عنوان یکی از افراد موثر در حیطة قانونگذاری و تعیین و تبیین برنامه‌های حمایت‌گر مرتبط با زنان آسیب‌دیده، این بود که قریب به 66 درصد زنانی را که طبق آمار دولتی، مورد خشونت مردان خانواده خود قرار گرفته‌اند، تحت حمایت و سلطه همین مردان قرار دهیم.

او در بخش‌هایی از این سرمقاله به این نکته اشاره کرده بود که لایحه منع خشونت علیه زنان که شش سال پیش به پیشنهاد شهیندخت مولاوردی، معاون وقت امور زنان و خانواده ریاست‌جمهوری، تدوین شد و هم‌اکنون برای اظهارنظر و تایید قوه قضاییه در آنجا متوقف شده، بیشتر برای حمایت از روسپیان تدوین شده و از زنانی حمایت می‌کند که با اراده خویش، خودشان را در معرض تعرض جنسی قرار می‌دهند.

خانم آیت‌اللهی در این سرمقاله خواهان آن شده که بیش از نیمی از جامعه زنان ایرانی را که در معرض خشونت خانگی هستند، بی‌پشتوانه و مداخله قانونی در حوزه چهاردیواری خانواده، به دست مردان همان خانواده بسپاریم. او اشاره کرده که مردان خانواده باید مسوولیت حمایت از زنان را بر عهده بگیرند اما در عین حال در متن این سرمقاله اشاره‌ای به وضعیت دخترانی که توسط پدرانشان مورد تجاوز جنسی قرار می‌گیرند، یا آمار تکان‌دهنده قتل‌های ناموسی که رتبه نخست جنایت در کشور را شامل می‌شود، نکرد.

خانم آیت‌اللهی لایحه منع خشونت علیه زنان را عاملی برای تبدیل کردن خانه به معرکه‌ای دانسته که در آن زنان، با فرار از مسوولیت و

خارج کردن مردان از جایگاه اصلی مدیریتی‌شان، روح صمیمت و یک‌پارچگی آنجا را به مخاطره می‌اندازند. او البته به زنان کارگر خانگی بی‌مزد اشاره نکرده است که گاهی روزانه در ازای دریافت یک وعده غذای گرم، هشت تا دوازده ساعت در مزارع و شالیزارها کار می‌کنند و تنها مالک یک درصد زمین‌های خانواده هستند.

لایحه منع خشونت علیه زنان که در پنج فصل تدوین شده، تلاشی برای کاهش و کنترل خشونت علیه زنان در خانه و در سطح جامعه است که اجازه دسترسی زنان آسیب‌دیده به نهادهای امن و حمایت‌های قانونی و دولتی را صادر می‌کند. در این لایحه، مساله خشونت خانگی به عنوان عنصری که در بستوی پنهان خانواده و محدوده «چهاردیواری اختیاری» رخ داده است، تعریف نخواهد شد و اعمال خشونت خانگی علیه زنان می‌تواند با مجازات‌هایی روبرو شود.

خانم زهرا آیت‌اللهی که تحصیلات حوزوی دارد و مدت‌ها مسوول واحد خواهران نهاد نمایندگی رهبری بوده است. او از جمله کسانی است که در سال 72 تلاش کرد با نگاهی به مبانی دینی و ایدئولوژیک، بخش‌هایی از قانون مدنی را طبق مبانی دینی اصلاح و تبدیل به قانون کند.

درک این مساله که نویسنده این اظهارات علیه زنان و علیه سال‌ها مبارزه برای دستیابی به حقوق برابر، کسی است که در تبیین منشور حقوق و مسئولیت‌های زنان در جمهوری اسلامی که بعدها در مجلس هفتم به قانون تبدیل شد و همچنین در تدوین سند ملی در رابطه با حقوق کودک و نوجوان مداخله مستقیم داشته، به نظر نگران‌کننده می‌آید.

از همین نویسنده بیشتر بخوانید:

[کودکانی که باد آن‌ها را می‌زاید و توفان درو می‌کند](#)

[ازدواج موقت: عهد مودت و عشق یا زندگی زیر سایه خشونت‌های پنهان؟](#)

[سپردن قربانی به دستان آلوده آزارگر](#)

خانم آیت‌اللهی معتقد است زنان به محض حمایت قانونی «به موجودی تبدیل می‌شوند بهانه‌جو، ایرادگیر و نازپرورده که می‌توانند هر اقدام مرد را به خشونت علیه خود تعبیر کنند.»

از نظر او در لایحه منع خشونت علیه زنان برخی رفتارهای مصلحت‌آمیز مردان برای محدود کردن زنان، نوعی خشونت اجتماعی، اقتصادی و روانی تلقی شده است.

با اینکه آمارهای مشخص و مدونی از خشونت خانگی علیه زنان در ایران وجود ندارد و تنها مرجع قابل اتکا موجود، نتایج تحقیقاتی است که چندی پیش در کمال شگفتی در وزارت کشور مفقود شد، اما با ثبت موارد خشونت در پزشکی قانونی یا نتایج تحقیقات خردتر، به راحتی می‌توان به وضعیت اسفبار و فزاینده خشونت‌های خانگی در ایران پی برد.

سال 1395 در محدوده استان تهران بالغ بر 17 هزار و 83 مورد همسرآزاری در پزشک قانونی این استان به ثبت رسیده است. به لحاظ افزایش آمار و ارقام همسرآزاری نیز این مقوله از سال 1388 رشد قابل ملاحظه‌ای داشته، به شکلی که 52 هزار مورد ثبت شده همسرآزاری در سال 1388 در سال گذشته به 77 هزار مورد افزایش یافته است.

لازم به ذکر است که آمار مذکور، محدود به مواردی است که خشونت خانگی به ثبت رسیده است چرا که میزان قابل‌توجهی از خشونت خانگی به علت تابوهای اجتماعی و حفظ آبروی خانواده، به مرحله شکایت و ثبت در مراجع قانونی نمی‌رسد.

سال گذشته [دویچه وله](#) نوشت یک تیم وابسته به دانشگاه علوم پزشکی گیلان که میزان خشونت خانگی در شهر رشت را مورد بررسی و ارزیابی علمی قرار داده بود، اعلام کرده است که قریب به 64 درصد زنان جامعه هدف این تحقیق مورد خشونت قرار گرفته‌اند.

مهناز پراکند، وکیل دادگستری و فعال حقوق بشر و زنان، قوانین جاری در ایران را ریشه تبعیض و خشونت علیه زنان می‌داند.

او در خصوص سرمقاله خانم آیت‌اللهی می‌گوید: «متأسفانه وقتی انتخاباتی سالم و عادلانه نداشته باشیم، اشخاصی همچون خانم آیت‌اللهی متصف به وصف نمایندگی مجلس قانون‌گذاری می‌شوند که کم‌ترین آشنایی با قانون و قانون‌گذاری ندارند و در چنین شرایطی بعید نیست که هر از گاهی شاهد برخی از این گونه اظهارنظرهای غیر کارشناسانه باشیم که قانون را تا حد قضاوت‌های فردی مردان خانواده تنزل دهد و خود مروج خشونت علیه زنان می‌شود.»

این وکیل دادگستری معتقد است قوانین تبعیض‌آمیزی که ریشه خشونت است، مشکلات بسیاری را برای زنان جامعه ایران ایجاد کرده

است.

«مشکلاتی که گاهی حتی برخی از زنان ما تنها راه رهایی را در خودکشی دیده‌اند. قوانینی که ارزش جان زن را نصف ارزش جان مردان و حتی کم‌تر از ارزش بیضه چپ مرد می‌داند. مرد را رئیس خانواده و زن را گوش به فرمان او می‌پندارد. قوانینی که پدر و جد پدری را صاحب جان و مال فرزند و فرزند پسریش می‌داند و مادر را در حد و اندازه موجودی برای زاییدن، شستن، رفت و روب، پختن، خوردن و تماشای بزرگ شدن فرزندانش به فرودست می‌کشاند.»

اگر تاکنون عضو کانال تلگرام خانه امن نشده‌اید، کلیک کنید.

این حقوقدان به قوانینی اشاره می‌کند که به مرد اجازه می‌دهد در صورت دیدن همسرش با مردی غریبه در یک بستر، بدون هیچ سوال و جوابی هر دو را بکشد و بعد هم آزادانه در جامعه تردد کند بدون اینکه با مجازات همراه شود.

خانم پراکند به پرونده‌هایی اشاره می‌کند که با موضوعات مربوط به حقوق خانواده و دعاوی کیفری مطروحه در مراجع قضایی، ناشی از خشونت‌هایی هستند که قانون تجویز کرده و زنان را مملوک مرد شناخته است.»

او به خانه امن می‌گوید: «خانم آیت‌اللهی با اظهارنظر غیرکارشناسانه‌اش، نه تنها نشان داد که کرسی مجلس قانون‌گذاری را به ناحق غصب کرده، که نشان داد در جامعه ما هنوز هستند زنانی که تبعیض و خشونت علیه خود، به‌ویژه در خانواده را امری طبیعی می‌دانند و مردان خانواده را حامی و صاحب جسم و جان خود می‌پندارند. خانم آیت‌اللهی لایحه منع خشونت علیه زنان را لایحه‌ای برای حمایت از زنان روسپی عنوان کرده اما باید بداند که به عنوان نماینده مجلس وظیفه دارد که به فکر قانونی در حمایت از روسپیان هم باشد.»

«لیلا» یک زن قربانی خشونت است. او که برادری ندارد و پدر و مادرش فوت شده‌اند یک زن خانه‌دار و دارای چهار فرزند است. لیلا می‌گوید در طول ده سال گذشته و بعد از تولد دومین فرزندش هیچ هفته‌ای را بدون کتک و خشونت سر نکرده است. همسرش هیچ ابایی از زلت و پار کردن و کبود کردن لیلا ندارد. لیلا دو بار به کلانتری محل مراجعه کرده اما آن‌ها نصیحتش کرده‌اند که سر خانه و زندگی‌اش برگردد و بهتر است از آبروریزی و بی‌حیثیت کردن شوهرش دست بردارد و به زندگی‌اش دل بدهد. او می‌گوید امیدی به حمایت قانون ندارد و همسرش هم به این بی‌عملی و ناامیدی از نهادهای قانونی و دولتی آگاه است و چون هیچ مرجعی را ناظر به رفتارش نمی‌داند، کاملاً در آسیب‌هایی که می‌زند آزاد و آسوده است. لیلا می‌گوید از دخترخاله‌اش شنیده است که در کشورهای پیشرفته، دولت به عنوان مدعی‌العموم، به شکلی حساس و پیگیر، از قربانی خشونت خانگی دفاع و حمایت می‌کند و بسیاری والدین از ترس اعتراض مدرسه و مدعی شدن پلیس محله، به شدت رفتارها و واکنش‌های خشونت‌آمیزشان را کنترل می‌کنند. لیلا آرزومند رسیدن جامعه به چنین درک و دریافتی است. این که جامعه به جای امن و قابل سکونتی برای همه اعضایش تبدیل بشود.

نجمه واحدی، دانش‌آموخته جامعه‌شناسی و فعال حقوق زنان ساکن ایران، یکی دیگر از کسانی است که نسبت به اظهارات اخیر خانم آیت‌اللهی واکنش نشان می‌دهد.

او با اظهار تاسف از اینکه دیدگاه خانم آیت‌اللهی جدید و منحصر به فرد نیست، می‌گوید: «متأسفانه چنین صدایی از بخش‌های دیگر بدنه جامعه به گوش می‌رسد.»

از نظر این فعال حقوق زنان «نهاد آموزش و نهاد خانواده، در آموختن مهارت‌های زندگی به افراد، بسیار کوتاهی کرده است.»

«در بعضی کارگاه‌هایی که برای آگاهی‌بخشی راجع به انواع خشونت خانگی و مصادیق آن برگزار می‌کنیم، بخشی از حاضران، بسیاری از شکل‌های خشونت را نمی‌شناسند، و این بدرفتاری‌ها را بخشی از جریان عادی زندگی زن‌شویی تلقی می‌کنند! رفتارهایی مانند پنهان کردن درآمد مرد از همسرش، تمسخر و کوچک کردنش در حضور جمع، بدون مشورت او برای امور مختلف خانواده تصمیم گرفتن، محدود کردن روابط زن با دوستانش، یا بهانه جویی و تعیین تکلیف برای ظاهرش.»

به باور او «خانم آیت‌اللهی هم از سر همین ناآگاهی‌ها و برداشت‌های ساده‌انگارانه از خشونت، به جای آنکه در منصبی که هستند برای بالا بردن آگاهی جامعه برای بهبود وضعیت زنان تلاش کنند، بیشتر نگران مردان هستند که مبدا بدرفتاری‌های زیادی که در فقدان آموزش‌های رسمی و غیررسمی در حیطه خانواده انجام می‌دهند، برایشان خدای نکرده پیامدهای قضایی به همراه داشته باشد.»

او به آمار بالای خشونت خانگی در ایران اشاره می‌کند و ضمن نگرانی برای قربانیان خشونت در خانواده می‌گوید: «با وجود راهکار عجیب خانم رئیس شورای فرهنگی و اجتماعی زنان، قربانیان خشونت خانگی هیچ پناه قانونی ندارند و باید از دیگر مردان خانواده که نه لزوماً وجودشان در هر خانواده‌ای قطعی است و نه شایستگی‌شان، برای حمایت از خود کمک بگیرند.»

خانم واحدی در بخش انتهایی سخنانش به نقش و کارکرد جامعه مدنی و حقوق شهروندی اشاره می‌کند، آنجا که بر پایه آن‌ها همه آحاد جامعه با هم برابرند: «حقوق شهروندی آن چیزی است که ما در جامعه جدید پس از پشت سر گذاشتن نظام ریش‌سفیدی و مدیریت جامعه

به شکل قبیله‌ای به آن دست یافته‌ایم، حقوقی که به ما می‌گوید همه انسان‌ها در پیشگاه قانون با یکدیگر برابرند و کسی حق ظلم و تعدی به دیگری را ندارد فارغ از هر نسبتی که با شخص داشته باشد. اگر ما از چنین اصل بدیهی عقبگرد کنیم و به بهانه تقدیس خانواده، حقوق اعضای یک خانواده را نادیده بگیریم، آیا نام این کار کمک به حفظ کیان خانواده است یا دامن زدن و مخفی کردن بیش از پیش آسیب‌های این نهاد مهم اجتماعی؟»

لذت‌جویی یا آزار دیگری؟

Photo: Polina Gazhur/shutterstock.com

ماهرخ غلامحسین پور

یک طرف ماجرا دائما در وضعیت دل‌شوره و اضطراب به سر می‌برد. طرف دیگر ماجرا در هنگام برانگیختگی تنش، کنترلی بر هاست. ی آدم «پا» ذهن و بدنش ندارد و نگاهش مدام در حال دنبال کردن

زن حسرت یک آغوش دلچسب و واقعی و عاری از رفتارهای نامتعارف جنسی توی دلش مانده. سال‌های متوالی است مردش تمام شد: های دیگر زن ندارد، اما کاش ماجرا به همین جا ختم می‌کدام از اندام‌جز پاهای او را لمس نکرده. هیچ میلی به هیچ مدت در مراسم مهمانی و دیدارهای خانوادگی احساس تحقیر و سبکی می‌کنم. مدام پاهای کودکان، زنان و حتی گاهی مردان را «ام شده. کند. همین مساله تبدیل به کابوس زندگی‌وارسی می

لحظاتی که می‌توانست برای پری به شادی بگذرد، در تعقیب و گریز نگاه مردش و در حال دنبال کردن رفت و آمد آدم‌ها یا یک جور اختلالی به «فوت فیتیش» گذرد. او حتی با یک مشاور صحبت کرده و مشاور هم تایید کرده که همسرش مبتلا به می نام پا پرستی است.

پری هنوز نمی‌داند این دل‌بستگی همسرش یک اختلال جدی محسوب می‌شود یا فقط یک تمایل شدید جنسی؟

در این مورد با کمبود منابع و اطلاعات مواجه است.

از همین نویسنده بیشتر بخوانید:

[کودکانی که باد آن‌ها را می‌زاید و توفان درو می‌کند](#)

[ازدواج موقت: عهد مودت و عشق با زندگی زیر سایه خشونت‌های پنهان؟](#)

[سپردن قربانی به دستان آلوده آزارگر](#)

طرفداران رفتارهای جنسی تازه، این روزها همه جای دنیای مجازی گروه و تشکل و صفحه و دسته دارند.

آنها موجودات عجیبی نیستند. همین آدم‌های اطراف ما هستند که مایل‌اند از زندگی لذت کافی ببرند و به چهارچوب‌ها و تعاریف موجود باور ندارند. اما مرز باریکی بین این تمایلات و اعمال خشونت وجود دارد.

از یک سو در طول سال‌های گذشته و همزمان با جنبش دگرباشان جنسی و تلاش کوییرها برای رهایی از هر گونه تعریف مشخص از هویت‌های تعریف‌پذیر و خط‌کشی شده، گروه‌های مختلفی از جوامع انسانی برای گفت‌وگوی بی‌پرده و صریح در باب تمایلات نامتعارف جنسی در دنیای مجازی یا عالم واقع، دور هم جمع می‌شوند تا در این مورد، نقطه نظراتشان را با همدیگر در جا کنند. به میان بگذارند و مرزهای قواعد و قراردادهای سنتی را جا

هاست. در آنجا مباحث قابل توجهی در باب سکشوآلیته مورد طرح و بررسی‌یکی از این گروه «های مابندی‌بی» بوکی‌صفحه فیس اعضا قرار می‌گیرد. آنها تلاش می‌کنند آزادی‌های فردی و حق انسان بر تن و روان را به رسمیت بشناسند. به ندرت در این گروه

زمینه توهین و درگیری پیش آمده است. کنند، گو می‌وهایشان به راحتی گفت‌بسته که اعضایش در باب تنانگی

طرفداران آزادی جنسی معتقدند خشونت در این گونه انتخاب‌ها نیست چون زوجین از پیش با هم به توافق رسیده و هر کدام به اندازه درک و دریافتشان لذت خواهند برد.

[اگر تاکنون عضو کانال تلگرام خانه امن نشده‌اید، کلیک کنید.](#)

جوامع سنتی با این مدل از آزادی‌های و مقابله دائمی کاری افکار عمومی‌توان گفت به علت محافظه‌رغم این ادعا می‌اما علی فردی، زمینه برای آموزش کافی وجود نداشته و چنین درخواست‌هایی عملاً به تیغ دو لبه شباهت دارد.

در هم ریختن ساختارهایی از این دست، عمر چندان درازی ندارند و هیچ‌کدام از طرفین ماجرا آموزش کافی در این مورد دریافت نکرده‌اند.

شاید به همین دلیل است که دنبال‌کنندگان اشکال نامتعارف رفتارهای جنسی، بسترهای مناسبی برای اعمال خشونت برای شریک زندگی‌شان هستند

وقتی تنوع طلبی به آزاررسانی تبدیل می‌شود

راضیه دهدشتی، روان‌شناس بالینی به خانه امن می‌گوید این گونه تمایلات می‌تواند تبدیل به دام خطرناکی برای گرفتار کردن دیگری بشود که شاید میلی به همدلی با رفتارهای نامتعارف جنسی نداشته باشد.

زندگی زنانی مانند پری که به طور مداوم احساس آزار می‌کند، نمونه‌ای از این دست است.

سمیه از این که همسرش در تمام دقایق هم‌آغوشی به شکلی واضح و روشن از اندام‌های جنسی دوستان مشترکشان نام می‌برد، دارد تانیست. همسرش او را وامی «امروزی» و «کول» شود که به اندازه کافی کند به این متهم می‌در آزار است. اعتراض که می‌با او در این فانتزی ذهنی همدلی کند. شریک جنسی سمیه با تصور داشتن یاران متفاوت در بستر هم‌آغوشی به نقطه اوج لذت می‌رسد.

سمیه همسرش را دوست دارد و به علت معذوریت‌های فراوان از جمله حفظ کانون خانواده و به هم نریختن شرایط زندگی کودکانش، همواره در مقابل این تنوع‌طلبی سکوت کرده است.

همسر سمیه در شرایط عادی مردی محجوب، منطقی و مهربان است. او به طور فیزیکی هرگز به همسرش خیانت نکرده و اهل خشونت نیست اما جز با چنین تصوراتی به ارگاسم جنسی نمی‌رسد. با این همه این مساله برای سمیه خشونت و آزار محسوب می‌شود.

نیما ستارزاده، دانشجوی کارشناسی ارشد روان‌شناس بالینی در پاسخ به این سوال که آیا رفتارهای نامتعارف جنسی خشونت شوند یا تغییر سبک زندگی، معتقد است این مساله به اندازه تعریف اخلاق حساس است و مرز روشنی ندارد: محسوب می‌تواند ببینید به نظر من اگر طرفین با هم به تفاهم رسیده باشند و از یک رفتار جنسی لذت ببرند نه تنها خشونت نیست بلکه می‌پایه و اساس استحکام یک رابطه خوب باشد. مهم این است که یک توافق ۰.۱ درصد در این مورد وجود داشته باشد. اما اگر این خواسته یکی از طرفین باشد، یا طرف دیگر بر اساس ملاحظاتی این رفتارها را پذیرفته باشد آن وقت است که کار سخت شود و بی‌تردید منجر به بروز خشونت خواهد شد. می‌

من مراجعی داشتم که به شدت به رفتارهای نامتعارف جنسی همچون خشونت در زمان سکس، بستن» گوید: او در ادامه می‌همسرش به تخت یا استفاده از ابزارهای عجیب لذت می‌برد و جالب است که همسرش هم گله و شکایتی نداشت. او در گفت‌وگو با من اعتراف کرد که با چنین شیوه متنوعی به ارگاسم جنسی می‌رسد. مشکل آنها این بود که داشتند بچه‌دار می‌شدند و طرف مرد ماجرا معتقد بود باید به این کارها خاتمه داد چون ممکن است به طور غیر مستقیم بر تربیت کودکان اثرات «اش نبود. نامطلوب بگذارد و طرف زن ماجرا راضی به ترک رفتارهای جنسی

کنند. چند سال پیش دکتر نارایانا ردی، سکس‌ولوژیست مشهور با ماجرا برخورد بر نمی‌شناسان همواره به این نرمی اما روان هندی در گفت‌وگو با بی‌بی‌سی فارسی چنین رویه‌ای را رد کرده و گفته بود:

خواهد با آنها رفتار جنسی‌شان می‌اند که شریک جنسی‌کم یک درصد بیمارانش از این شکایت داشته‌در ۰۲ سال اخیر، دست»
«نامتعارف داشته باشد.

آنها نزد آقای ردی از مواردی همچون سوزانده شدن با ته‌سیگار و کتک خوردن از شریکشان صحبت کرده بودند. بعضی از آنها گفته بودند که شریکشان بدن آنها را با سوزن سوراخ سوراخ کرده و برخی دیگر با زنجیر و قلاده سگ بسته شده و مقابل چشم دیگران تحقیر شده بودند.

فیتیش پا و فقر منابع مطالعاتی

زهرا روان‌آرام می‌گوید متاسفانه او و دوستانش در زمان تحصیل در دانشگاه با فقر شدید منابع آموزشی درباره رفتارهای شوندر. رو می‌رویه توجهی علمی‌اند. مواردی که به علت نگاه ایدئولوژیک در ایران با بی‌نامتعارف سکس مواجه بوده

شود. یک اختلال روانی محسوب نمی «پا پرستی» آرام در منابع خارجی محدودی که خوانده، متوجه شده که خانم روان

عضو است. گروهی که به کند. فرشته در یک گروه اینستاگرامی‌شناس سوال می‌خانه امن در مورد وضعیت فرشته از این روان خاطر تمایلات جنسی نامتعارف به پا دور هم جمع شده‌اند. یک عده مشتاقان پا هستند و دسته دیگری هم منجران این میل.

فرشته زنی ۸۲ ساله است که شش سال پیش ازدواج کرده. ازدواج فرشته سنتی و به میل خانواده‌ها و بعد از مدت زمان کوتاه آشنایی به وقوع پیوسته.

او در این سال‌ها به‌جز در مواردی بسیار نادر هیچ لذتی از رابطه جنسی با همسرش نبرده است. او حتی رابطه جنسی با همسرش آور ماجرا نیست. علاقه‌همیشه در رختخواب خشن است. اما این بخش چندش» کند: را منزجرکننده و وحشتناک توصیف می‌عجیبی به پاهای من نشان می‌دهد. او ایلش می‌خواست پاهایم را فلک کند. مرا به زور می‌خواست و شروع می‌کرد به زدن شلاق به کف پاهای من. وقتی با مقاومت من روبه‌رو شد به روش دیگری رو آورد. نوازش کردن و قلقلک دادن پاهای من. خنده‌ام می‌گرفت آن قدر که موجب دلخوری می‌شد. اما بعدها دیدم جریان جدی است. اگر با امتناع من مواجه می‌شد مشکلات بسیار زیادی در رابطه‌مان ایجاد می‌کرد. او می‌خواست پای مرا ببندد و با کمربند کبودش کند. رابطه‌ای نامتعارف و زجرآور که به دلم می‌انداخت. هراس می

همسر فرشته در شرایط عادی مدعی است که عاشق اوست، اما با شروع رابطه جنسی با هر آنچه در دسترس باشد شروع به زدن بر پاهای فرشته می‌کند؛ آن قدر که راه رفتن در روزهای بعد برای زن سخت و دشوار است. هر بار با آرام گرفتن شرایط، همسر فرشته از او معذرت‌خواهی می‌کند و قول می‌دهد که هرگز رفتارش را تکرار نخواهد کرد اما در مقابل این میل قادر به ام. دیدن آنها برایم‌دار از او هدیه گرفته‌های ساق بلند و نازک و کفشای پاشنه‌خوب من یک عالمه جوراب» مقاومت نیست: رنج‌آور است. بارها تصمیم گرفته‌ام بچه‌دار شوم اما این رفتارهای خشن همسر مرا منصرف می‌کند. توجه او به پاهای زن‌های «ام. رنجاند و همین باعث شده تصور کنم در یک رابطه نرمال و طبیعی قرار نگرفته‌دور و برمان هم مرا می

من آن حرف را جدی» خواهد کتکش بزند: قدر دوستش دارد که دلش می‌در روزهای نخست آشنایی، همسر فرشته به او گفته آن «نگرفتم و فکر کردم یک شوخی یا مزاح از سر احساسات است.

با زنی دیگر آشنا شده. زنی که مردش را به اصرار خود او برای رسیدن به اوچ گوید که در این گروه اینستاگرامی‌فرشته می‌افتد. مرد از احساس مغلوب بودن و سحر با چوب و ترکه و کمربند به جان شوهرش می» کند: لذت جنسی و ارگاسم، فلک می «برد. برده بودن لذت می

به گفته فرشته، تمام رویای سحر در اولین باری که وادار به این کار شده در هم شکسته است. او نقش همسرش را گم کرده تمایلی به این کار» کند: گر باشد به تحقیر خودش اصرار می‌های سنتی، باید قوی و حمایت‌است. مردی که بر اساس کلیشه ندارم. هر بار با احساس وحشتناکی تمام می‌شود و به از خود بی‌زاری می‌رسم. با صحبت کردن با مشاور هم مشکلم حل نشده و قصد دارم درخواست طلاق بدهم. با وجود دو فرزندم احساس می‌کنم این نوع رابطه غیر معقول چنان مرا سرخورده و افسرده «کرده و حتی در رفتار با فرزندانم هم دچار عدم تعادل شده ام.

آیا مهم است که کلیشه‌ها و آموخته‌های سحر در مورد نقش مردانه تا چه اندازه درستند یا نادرست؛ وقتی که یکی از طرفین ماجرا احساس تحقیر و در هم شکستن می‌کند و مورد خشونت قرار می‌گیرد؟

کودکان حاصل از ازدواج موقت

Photo: Polina Gazhur/www.shutterstock.com

ماهرخ غلامحسین پور

هیچ کس نمی داند کودکان محصول ازدواج موقت که بی خانمان و بی هویتند، چند نفرند؟ اما برخی از فعالان حقوق کودک که برای بهبود شرایط آنها در تلاشند، مجموع کودکان بی هویت از هر دسته و رده ای را شصت هزار نفر عنوان می کنند. شصت هزار نفری که بیش تر محصول سه چرخه معیوبند: فقر، ازدواج موقت یا صیغه، و پیوند دختران ایرانی با مردان غیرایرانی که در مسیر دریافت هویت و تابعیت سرگرداند.

به گفته مدیرکل اجتماعی و فرهنگی استانداری تهران، هم اکنون سه تا چهار هزار کودک بی هویت که سواد هم ندارند و آموزش ندیده اند در شهر تهران زندگی می کنند.

کودکانی که ریشه ندارند. نامشان در هیچ مرجعی به ثبت نرسیده و به علت همین بی نام و نشان بودن، امکان مدرسه رفتن و آموزش هم از آنها گرفته شده است. آنها چون اوراق هویتی ندارند، بیمه نیستند. از خدمات بهداشتی، درمانی و حتی حقوق شهروندی محرومند یا به عبارت ساده تر شاید بشود گفت آنها عملاً وجود ندارند. کودکانی که زاییده ازدواج موقت یا صیغه هستند، معمولاً سرپرست موثری ندارند و به حال خودشان رها می شوند.

علت اینکه نفیسه فرزندش را به شیرخوارگاهی در تهران سپرده، مسوولیت ناپذیری پدر کودک و فقری است که خودش درگیر آن است. خانواده نفیسه ساکن نیشابورند و نمی دانند او که سالها قبل برای درس خواندن به تهران رفته، مدتی در عقد موقت یک مرد ناشناس بوده است. نفیسه نه آنقدر درآمد دارد که بتواند از کودکش مراقبت کند، نه تا آن حد شجاع است که بتواند رازش را برای خانواده، دوستان و جامعه کوچک اطرافش از پرده درآورد.

زهرآرام، وکیل دادگستری، در پاسخ به این سوال که «نگهداری کودکانی که محصول ازدواج موقتند بر عهده چه کسی است؟» می گوید: «قانون در ماده 1168 تصریح کرده که حضانت و نگهداری کودکان حق و تکلیف والدین است. در جای دیگری در ماده 1158 هم با تاکید قانون مدنی مواجه می شویم که می گوید کودکی که در زمان زوجیت متولد شده، ملحق به شوهر است، مشروط بر اینکه از تاریخ نزدیکی تا زمان تولد کمتر از شش ماه و بیشتر از ده ماه نگذشته باشد. بنابر این بر پایه این دو قانون، فرزند متولد شده از رابطه موقت، تحت تکلف و مراقبت پدر است و نگهداری و نفقه اش لازم.»

با وجود اظهارات این کارشناس حقوقی در باب الزام قانونی، چنین قوانینی به مرحله عمل نزدیک نمی شوند و فقط در مرحله تدوین و نوشتن زیبا به نظر می رسند. خانم روان آرام از وجود پرونده های فراوان زنانی در دادگستری می گوید که بچه دار شده اند: «خانم تحت فشار مالی بوده و برای یک دوره موقت مثلاً یک ماهه یا حتی ده روزه به عقد کسی درآمده و ناخواسته بچه دار شده است. بایگانی دادگستری پر از این پرونده های بی سرانجام است. برخی از این زنها حتی نمی توانند زوج و آدرسش را پیدا کنند و یا اگر پیدا کردند، هیچ تضمینی برای عملی کردن این مسوولیت برای پدر وجود ندارد.»

تجربه خانم روان آرام نشان می دهد که مردان ابتدا منکر نسبت آن نوزاد با خودشان می شوند. آنها می گویند از کجا معلوم کار کس دیگری نبوده است؟ بعد از انجام آزمایش های لازم و رفت و آمدهای خسته کننده و ویرانگری که مادر باید در راهروهای دادگستری انجام بدهد، باز هم تضمین اجرایی برای عملی کردن این مسوولیت نیست. مرد که معمولاً در ازدواج موقت دنبال یک لذت خواهی کوتاه مدت بوده، حالا برگشته سر خانه و زندگی اصلی اش و اصلاً مایل نیست خودش را درگیر آن عنصر مزاحم کند.

از این نویسنده بیشتر بخوانید:

[دشواری های زنانه](#)

[دختران خاک و رنج، دختران زلزله](#)

[قتل های ناموسی در رده نخست](#)

نقیسه پانزده سال پیش از نیشابور به تهران آمده تا درس بخواند. او هم اکنون ساکن محله صد دستگاہ تهران، در جنوب شرقی این شهر است. او به مدت یک ماه در عقد موقت مردی بوده که حالا دیگر او را نمی‌خواهد. مردی که زن و چند بچه قد و نیم قد و یک عالمه گرفتاری دارد و فرصتی برای رسیدگی به مشکلات نقیسه ندارد. او می‌گوید فقط خواسته یک رابطه جنسی بیرون از خانواده را تجربه کند و چون وجه مذهبی برایش مهم بوده، به جای هم‌بستری با کارگران جنسی ترجیح داده شکل شرعی ماجرا را حفظ کند. «هر بار تهدید می‌کند که حرف نزنم و یا موقتی یک مشت پول می‌ریزد به حسابم تا ساکت می‌کند. به کلی به صورت بچه نگاه هم نمی‌کند. اولش که می‌گفت مال من نیست! اصلاً به من چه! اوایل ارتباطمان می‌گفت از نجات من خوشش آمده و من مثل مریم مقدس هستم. حالا که پای بچه به میان آمده می‌گوید لابد تو با هزار نفر خوابیده‌ای من هم یکی‌شان! بعد از انجام آزمایش اثبات هویت و تایید پزشکی قانونی، قاضی الزام کرد که باید ازدواجتان را ثبت کنید. او گفت چشم. اما از جلسه دادگاه که آمدیم بیرون توی راهروی دادگستری به من گفت کور خوانده‌ام اگر خیال می‌کنم می‌توانم خودم را تا آخر عمر با یک بچه به او آویزان کنم. بهتر است بچه را بردارم و بروم خودم را گم و گور کنم.»

خانم روان‌آرام به زنانی که قصد ورود به جریان ازدواج موقت دارند، توصیه می‌کند که ازدواج موقتی که منجر به تولد کودک می‌شود، باید حتماً در مراجع قانونی ثبت شود.

اما او هم می‌داند که گاهی ممکن است تولد کودک، دیر هنگام و بعد از تمام شدن دوران عقد باشد. زمانی که مرد ماجرا قضیه را رها کرده و به دنبال زندگی اصلی‌اش رفته است.

به گفته این وکیل دادگستری، بر اساس ماده 21 قانون جدید حمایت از خانواده، نکاح موقت هم تابع موازین شرعی و مقررات قانون مدنی است و ثبت آن در مواردی همچون بارداری، توافق زوجین و شرط ضمن عقد الزامی است.

اما راهکار لازم برای جلوگیری از چنین بن‌بستی چیست؟ او توصیه می‌کند: «تحت هیچ شرایطی به هیچ‌وجه وارد رابطه ازدواج موقتی که به ثبت نرسیده است، نشوید. به‌ویژه اگر این رابطه قرار است چند ماه به درازا بکشد.»

[به کانال تلگرام خانه امن ببینید](#)

او در طول دوران کارش با پرونده کودکان روبرو شده که حالا بزرگ شده‌اند و برای پیگیری هویتشان تلاش می‌کنند. کودکانی که جا و مکان درستی برای زندگی ندارند و از دو طرف ماجرا طرد شده‌اند. مادر معمولاً به خاطر پنهانی بودن رابطه موقت و مشکلات مالی، توان بزرگ کردن کودک را ندارد. چون با وجود همه وابستگی عاطفی به کودکش، باز هم نگران قضاوت آدم‌های محیط اطراف است و به همین دلیل ترجیحش راحت شدن از دست کودک است. کودک حاصل از آن رابطه، یک جور پرچم قرمز است که دقت کنید من مدتی با یک مردی رابطه موقت داشته‌ام و این مساله در جامعه ایران خوشایند نیست. پدر هم که درگیر زندگی اصلی است و حاضر نیست مساله را از زوایای پنهان زندگی‌اش، به سطح علنی بکشانند. در این میان کودک به شدت مورد خشونت روانی، احساس ناامنی و حس ناخوشایند ناخواستگی قرار می‌گیرد. حتی در مواردی که مادر درگیر فقر شدید اقتصادی و فرهنگی استف سر راه گذاشته یا حتی فروخته می‌شود.

ربابه حق‌طلب، مددکار اجتماعی سازمان بهزیستی استان تهران، با مطالعه پرونده‌های بسیاری متوجه شده کودکان بی‌هویت به راحتی ممکن است قربانی باندهای فساد یا گروه‌های سودجویی بشوند که از آن‌ها به عنوان کودک کار بهره می‌برند. کودکان بی‌هویت، قربانیان آسانی برای افراد و گروه‌های بزهکارند.

خانم ربابه هر هفته به شیرخوارگاه‌ها و همچنین مراکز نگهداری کودکان بی‌سرپرست تهران سرکشی می‌کند. او می‌گوید با دیدن کودکانی که نه هویت دارند، نه کسی به دیدارشان می‌آید، نه دلی برایشان می‌تپد و نه حتی یک برگه شناسنامه دارند، دلش می‌گیرد.

«گاهی از خودم می‌پرسم ما که هزار جور مراقبت و ناز و تنعم از کودکانمان می‌کنیم، باز هم یک جای کارشان می‌لنگد و هزار و یک مشکل تربیتی دارند. این بچه‌ها قرار است چه جور نسلی باشند؟»

به گفته ربابه بخشی از کودکان ساکن شیرخوارگاه، بی‌سرپرست نیستند، بلکه محصول رابطه ازدواج موقتند: «مددکارها تلاش می‌کنند برای این کودکان برگه‌های هویتی و محیطی سالم برای زندگی و رشد فراهم کنند. واقعا این جور نیست که چون ما به بخش دولتی مربوطیم، کم می‌گذاریم. مددکارها و کارکنان این مراکز با جان و دل کار می‌کنند. گاهی بچه‌ها را از کلانتری یا به دستور دادگاه به اینجا می‌آورند، گاهی هم شده که افراد می‌آورند یا بچه را می‌گذارند پشت در شیرخوارگاه. ما با کلانتری محل تماس می‌گیریم و آن‌ها می‌آیند جریان را صورت جلسه می‌کنند. اجازه نداریم آن‌ها را مستقیم ببریم داخل. بعد از اینکه صورت جلسه شد، اگر بچه گرسنه بود یا حالش به لحاظ فیزیکی بد بود، او را می‌بریم به بخش قرنطینه که یک ماهی باید آنجا باشد. زیاد شده که بچه‌ای که در زمان ازدواج موقت به دنیا آمده، از طرف مادر یا حتی در مواردی از طرف پدر، به اینجا سپرده شده و حتی گاهی به ملاقات بچه می‌آیند و برایش اسباب‌بازی و وسایل رفاهی می‌آورند.»

او از پس‌رکی به نام امید می‌گوید که چند سال پیش و زمانی که او شیف‌ت شب بوده، به یکی از این مراکز سپرده شده بود: «یک سال و نیمه بود و با پدرش زندگی می‌کرد. همسر اول مرد هم که تازه متوجه شده بود شوهرش رفته و همسر تازه اختیار کرده، تمام خشمش را

روی کودک بیچاره خالی کرده بود. تمام تن کودک جای زخم و سوختگی قدیمی بود. در نهایت مادر بچه توی ملاقات هفتگی، متوجه وخامت حال او می‌شود. اولش برده بودند بیمارستان. جای تعجب داشته که پرسنل بیمارستان مورد خشونت را گزارش نداده بودند و باز هم بچه را به مادر سپرده بودند. مادر هم بعد از ترخیص کودک وقتی دیده بود توان نگهداری از او را ندارد، به کلانتری مراجعه می‌کند و گزارش می‌دهد که خشونت خانگی رخ داده و آن‌ها صلاحیت نگهداری از کودک را ندارند. بچه را آوردند اینجا. مادر نگران آبرویش بود اما مددکارها کمکش کردند تا به تدریج موضوع را با خانواده‌اش در میان بگذارد. سه سالی کودک را اینجا نگه داشتیم تا شرایط حضانت مادر فراهم شد.»

اما شاید همه کودکانی که به شیرخوارگاه سپرده می‌شوند، مانند امید اقبال برگشتن به آغوش مادر را نداشته باشند. خانم زهرا روان‌آرام در این مورد می‌گوید: «دولت موظف است برای قوانینی که توسط قانون‌گذار تصویب می‌شود، نوعی ضمانت اجرای عملی فراهم کند.»

الفبا کودک

Photo: gulfen//depositphotos.com

گفت و گو با رضا عبدی، فعال حقوق کودک و سردبیر سایت الفبا

زمانی که نهادهای رسمی به جنبه‌های اساسی آموزش کودکان بی‌توجهند، زمانی که جای خالی آموزش روابط انسانی، کنش و واکنش‌های مثبت یا منفی جنسی، شیوه‌های بازدارنده خشونت و چگونگی مقابله با آزارگران بیگانه و خانگی احساس می‌شود، سازمان‌های مردم‌نهاد تلاش می‌کنند بار ماجرا را به دوش بکشند.

وبسایت الفبا این روزها برای حمایت از کودکان در مقابل خشونت‌های اجتماعی و خانگی فعالیت‌های زیادی انجام می‌دهد از جمله صداگذاری فیلم‌های آموزشی، تولید محتوا و مقاله و تلاش برای آموزش خانواده.

«رضا عبدی «روزنامه‌نگاری که دغدغه مسائل اجتماعی دارد، از سال 1390 این وبسایت را با هدف حمایت و آموزش کودکان و حساس‌سازی جامعه نسبت به آسیب‌های اجتماعی راه‌اندازی کرده است.»

تفاوت الفبا با سایر رسانه‌های فعال کودکان، جامعیت آن است. این وبسایت، تمامی مسائل مربوط به حوزه کودک را پوشش می‌دهد. اطلاع‌رسانی درباره جریان‌های آموزشی و فرهنگی برای بالا بردن کیفیت زندگی کودکان هدف دست‌اندرکاران وبسایت الفباست.

ویدئوهایی همچون «مثل گل سرخ، ویدیویی آموزشی برای جلوگیری از تنبیه بدنی دانش‌آموزان»، «انیمیشنی برای جلوگیری از آزار جنسی کودکان»، «انیمیشین» مدیریت رفتار نسنجیده «و» خانم دانی و مراقبت از بدن در برابر آزار جنسی «بخشی از ویدیوهای آموزشی دوبله شده این وبسایت برای کودکان در مقابل آزارسانی احتمالی است.»

«رضا عبدی «با خانه امن در مورد اهداف و انگیزه‌های این گروه داوطلبانه گفت و گو کرده است.»

به عنوان نخستین سوال از او درباره جایگاه آموزش در کنترل خشونت علیه کودکان می‌پرسم. از نظر او این سوال، یک سوال کلیدی است.

آموزش گام اول برای ایجاد هر تغییری است. بدون آموزش و فرهنگ‌سازی هیچ امری به خواست عمومی تبدیل نمی‌شود و فعالیت اجتماعی به شدت وابسته به پشتوانه جامعه است. مگر پشتوانه دیگری هم دارد؟ اما خشونت در بسیاری موارد پنهان است. خشونت علیه کودکان نیز همیشه با رفتارهای شدید فیزیکی همراه نیست. گاهی افراد بدون آگاهی دست به خشونت علیه کودک می‌زنند. این روزها و پس از اتفاق‌های تلخی که برای تعدادی از دختر بچه‌های ما افتاده، بحث‌های داغ و مختلفی درباره چرایی کودک‌آزاری و خشونت علیه

کودکان در جامعه درگرفته است. اما من اینجا می‌خواهم از نوع کمتر دیده شده خشونت علیه کودکان حرف بزنم، آن هم خشونت سیستماتیکی است که کودکان ما گرفتارش هستند. مثلاً نوع مواجهه سیستم آموزشی کشور با کودکان و نوجوانان. من نمی‌توانم اینجا خیلی موشکافانه و با جزئیات بحث را باز کنم چون به هر حال همین موضوع هم بسیار گسترده است.

به طور مصداقی و عینی به یک نمونه از این خشونت‌های سیستماتیک اشاره می‌کنید؟

مثلاً مقوله کنکور. وجود چیزی به نام کنکور باعث شده هدف آموزش که باید آموزش مهارت‌های زندگی، بالندگی کودک و رشد فکری و فرهنگی او باشد، تبدیل به ماشینی برای مواجهه موفق او با کنکور شود. تا یک دهه پیش شروع این فاجعه حدود سنین نوجوانی بود، اما امروز ما در دبستان‌ها هم این مساله را داریم. پدر و مادرها و معلمان، بی‌آنکه آگاه باشند، در هم‌دستی نامبارکی با برنامه‌های فشرده درسی در کودک ایجاد اضطراب و خستگی می‌کنند و حق شادی و کودکی را از او می‌گیرند. این خشونت پنهان علیه کودک است. چون تصور غالب در جامعه ما آن است که آموزش به معنای فروکردن اطلاعات در ذهن کودک است، در حالی که اطلاعات زیاد به هیچ وجه به معنای رشد و بالندگی نیست. در بیشتر موارد خلاقیت که یک رکن مهم رشد است قربانی می‌شود، چون خلاقیت در بستر آرامش، شادی و رهایی رشد می‌کند و مجال بروز می‌یابد.

با این حساب مخاطب شما در الفبا افراد بزرگسال خانواده‌اند؟

بله. ما در الفبا با مادر و پدر، معلم، تصمیم‌گیران، فعالان فرهنگی حوزه کودک و عموم جامعه حرف می‌زنیم تا با هم شرایط زندگی و رشد کودکان را بهبود ببخشیم. فیلم‌های آموزشی هم درست در همین راستا قرار است تاثیرگذار باشند. هدف آموزش در عرصه‌های مختلف مربوط به کودکی است: تربیت، شناخت تن، پرهیز از کلیشه‌های جنسیتی، محیط زیست.

انیمیشن‌ها جالبند. برای من که مادر یک کودک شش ساله هستم کاملاً کاربردی بودند. برنامه بلندمدتی برای تولید یا صداگذاری انیمیشن‌های آموزشی دارید؟

بله. بازخوردها هم کلام شما را تایید می‌کنند. خودمان هم دوست داریم که بخش فیلم‌ها را به شکل حرفه‌ای‌تر و گسترده‌ای کار کنیم، چون مخاطب با آن ارتباط بهتری برقرار می‌کند و این مدیوم، تاثیرگذاری بیشتری نسبت به متن دارد. متأسفانه نبود امکانات و محدودیت‌های مربوط به کار داوطلبانه در ایران تا حدی دست‌وپایمان را بسته است. شاید چون هدف نهایی ما رساندن صدایمان به عموم جامعه است، برای همین است که تلاش می‌کنیم بخش رسانه تصویری الفبا را تقویت کنیم.

چه نهاد یا فردی شما را حمایت می‌کند؟

الفبا اسپانسر ندارد و به صورت داوطلبانه اداره می‌شود. توجه کنید که الفبا تنها به آسیب‌ها نمی‌پردازد، بلکه ما به مسائل مربوط به کودکی مثل آموزش و پرورش، امور فرهنگی و هنری مثل کتاب و سینما، آسیب‌های کودکی، فلسفه برای کودکان، مسائل مربوط به کودکانی با نیازهای ویژه و ... می‌پردازیم. ما سعی کرده‌ایم نگاه ویژه‌ای به مبحث کودک و ارتباط او با رسانه داشته باشیم. البته این کار آسانی نیست، چون وبسایت ما بدون بودجه اداره می‌شود.

از چه دوره‌ای نسبت به آسیب‌ها و معضلات اجتماعی دغدغه جدی پیدا کردید؟

دغدغه‌های اجتماعی همیشه وجود دارند و نادیده گرفتن آنها آسان نیست. من فکر می‌کنم توانایی ندیدن آسیب‌های اجتماعی یک خاصیت ویژه باید باشد. هر انسانی که به حد متوسطی از تجربه زیست گروهی و بلوغ اجتماعی رسیده باشد، امکان نادیده گرفتن آسیب‌های اجتماعی را نخواهد داشت. حالا میزان این کنش اجتماعی در افراد مختلف تفاوت دارد. من می‌توانم بگویم از وقتی که خودم را شناختم به نوشتن و ادبیات علاقمند بودم، به حوزه فرهنگ به طور کلی علاقه داشتم و از دوران کودکی و به‌ویژه در نوجوانی به شکل جدی و متمرکز درگیر فعالیت‌های فرهنگی در زمینه ادبیات و تئاتر شدم. روزنامه‌نگاری فعالیت حرفه‌ای من شد و این حرفه با مسائل اجتماعی ارتباط فعال دارد.

آسیب‌های اجتماعی به میزان تاثیرگذاری جایگاه متفاوتی دارند. به نظر شما کدام یک از معضلات، امروز زخم بیشتری ایجاد می‌کند؟

برای من دست‌کم در این برهه زمانی، بحث کودک مهم‌تر است. دلیلش آن است که کمتر به این موضوع پرداخته می‌شود. زمانی که وبسایت الفبا را راه‌اندازی کردم، تقریباً هیچ رسانه آنلاینی به شکل تخصصی به کودکان نپرداخته بود. در حال حاضر هستند رسانه‌هایی وابسته به برخی نهادها مثل کانون پرورش فکری و آموزش و پرورش که در حوزه ادبیات و فرهنگ کودک و نوجوان فعال هستند، یا رسانه‌های گروه‌های حامی کودک که تنها به آسیب‌های اجتماعی در حوزه کودک می‌پردازند.

هدفتان به طور مشخص چیست؟

هدف ما در وبسایت الفبا بهبود و غنی‌سازی دوران کودکی است، توجه به جنبه‌های مختلف اجتماعی، روانی، تربیتی و فرهنگی زندگی کودکان.

بازخورد هم گرفته‌اید؟

خوشحالم که به‌ویژه از مخاطبان متخصص در حوزه کودک، بازخوردهای مثبت و انرژی‌بخش می‌گیریم. هم اینجا دوست دارم بگویم که تعدادی از همکاران نویسنده و مترجم ما، در واقع از جمع مخاطبان به گروه همکاران داوطلب الفبا پیوستند. این به نظر من اتفاق فرخنده و خوشایندی است.

شما به عنوان یک کنشگر اجتماعی، تلاش داوطلبان و فعالان حقوق کودک را معنادار و موثر می‌دانید؟

بله. به نظر من آنها می‌توانند با هدف از بین بردن آسیب‌ها، اقدامات مختلفی انجام بدهند. باید صدای قربانیان را بلند کنند، کمک‌های افراد، گروه‌ها، سازمان‌ها و دولت را به‌سوی آن آسیب اجتماعی خاص هدایت کنند، خلاءهای قانونی که موجب ایجاد یا تشدید یک آسیب اجتماعی می‌شود را بیابند و از طریق آموزش و فرهنگ‌سازی، رفع این موانع یا خلاءهای قانونی را به خواست عمومی جامعه تبدیل کنند و برای همه این‌ها هم باید برنامه‌ریزی کنند، روش‌ها را به شکل علمی آسیب‌شناسی کنند و بهبود دهند.

شما شرح وظایف فعالان مدنی را ذکر کردید، اما نگفتید که در ایران گروه‌های مختلف کنشگران اجتماعی، از همدلی و تعامل گروهی هم برخوردارند؟

آنها هر کدام هدف اصلی خود را پرداختن به یک دغدغه اجتماعی مشخص تعیین کرده‌اند و با اینکه در این راه ناگزیرند با هم تعامل، هم‌اندیشی و کنش جمعی داشته باشند، اما متأسفانه با یک نگاه مختصر می‌توان فهمید که گروه‌های کنشگر اجتماعی در ایران چندان تعامل و هم‌دلی ویژه‌ای با هم ندارند.

یک آسیبی که متأسفانه در فعالیت‌های گروه‌های کنشگران اجتماعی وجود دارد، وجود نوعی نگاه گعده‌ای، رقابتی و گاهی رانتی است. (منظورم اینجا رانت ناشی از حضور یک فعال شناخته شده یا به اصطلاح سلبریتی است.) بارها مواجه شده‌ام با گروه‌های فعال زنان که برخوردشان با رسانه‌های فعالان کودک و یا حتی فعالان دیگر حیطه‌های زنان بسیار گزینشی و آن‌هم با سنجه‌های غیرحرفه‌ای و گاهی غیراخلاقی بوده است.

به فعالان زن اشاره کردید. الفبا در مورد زنان آسیب‌دیده هم فعالیت می‌کند؟

به گمانم بسیاری از آسیب‌های اجتماعی در هم تنیده هستند و روابط علت و معلولی پیچیده‌ای بین آنها برقرار است. به همین دلیل است که شما در بین پرسش‌ها مرتب از من می‌خواهید که موضع و اولویت خودم را بین مسائل مربوط به کودکان و مسائل زنان مشخص کنم. واقعیت این است که این دو به راحتی قابل تفکیک نیست. همانطور که گفتم هدفم را ایجاد رسانه‌ای حرفه‌ای برای پرداختن به امور کودک تعیین کرده‌ام. اما مگر می‌شود از کودک گفت ولی با مسائل مربوط به مادران بیگانه بود و یا از کنار مباحث مربوط به جنسیت، کلیشه‌های جنسیتی و آسیب‌های اجتماعی حوزه زنان عبور کرد؟ نمی‌توان برای کنش اجتماعی حد و مرز موضوعی مشخص کرد.

پی‌نوشت: برای استفاده از مطالب آموزشی الفبا به آدرس زیر مراجعه کنید

وبسایت www.alephba.org

کانال تلگرام: t.me/aleph_ba

جایی از این جغرافیا که درس خواندن دخترها یک امر است «لوکس»

ماهرخ غلامحسین پور

هنوز» زرمملک «در زنگ زده اتاقک روستایی مدرسه را طبق معمول هر روز باز نکرده است که احساس می‌کند موجود زنده‌ی رونده‌ای پشت دیوار خشتی مدرسه می‌خزد. کل مدرسه یک اتاقک ۴۲ متری خشتی است که تا همین سه ماه پیش و قبل از اینکه دانشجویان عبوری رشته جغرافیای یکی از دانشگاه‌های کشور برای گردش علمی گذرشان به آنجا بیفتند و پول جمع کنند و یک تکه موکت خواب‌دار برایش بخرند، حتی کف پوش هم نداشت.

زرمملک در انتهای دیوار خشتی کلاس، پشت پوشال‌هایی را می‌گردد که انبار شده‌اند. یکی از دخترهای کلاس سوم دبستان آنجاست. گرچه آنها کلاس ندارند و همه پایه‌ها یک جا درس می‌خوانند. دخترک با یک کیبودی روی چانه و با دست‌هایی که می‌لرزند، رفته و آنجا پنهان شده.

زرمملک معلم یک روستای دورافتاده در حوالی شهرستان نیکشهر استان سیستان و بلوچستان، عملاً پناه بچه‌های آن حوالی است. او دست دختر را می‌گیرد. دست دخترک یخ زده است. زرمملک می‌پرسد: از کی اینجا؟

از تن یخ‌زده دخترک می‌شود فهمید احتمالاً ساعت‌ها آنجا پشت پوشال‌ها پنهان بوده است. زرمملک دست دخترک را می‌گیرد و او را می‌کشانند داخل کلاس. بوی ادرار می‌آید. بغلش می‌کند. پدرش صبح زود وقتی رختخواب خیس شده از شب اداری دخترک را دیده، او را با چماقی که برای دور کردن حیوانات استفاده می‌کند، با آخرین توان کتک زده. به او گفته دخترهای سن او یکی یک بچه توی بغلشان است. گفته الان که رختخواب خانه پدری را خیس کرده، پس فردا که برود خانه بخت او را با خفت و خواری برمی‌گردانند. گفته دیگر حق ندارد برود مدرسه و همین معلم روستا آنها را رودار کرده.

زرمملک پیراهن دخترک را بالا می‌کشد. از پهلوی راستش تا دنبالش، جابه‌جا رد کیبودی و کوبیدگی چماق مانده. او حتی مطمئن نیست که استخوان دخترک شکسته یا نه؟ فکر می‌کند کلاس که تمام شد او را ببرد خانه بهداشت نیکشهر.

از این نویسنده بیشتر بخوانید:

[دشواری‌های زنانه](#)

[دختران خاک و رنج، دختران زلزله](#)

[قتل‌های ناموسی در رده نخست](#)

زرمملک: «هنوز او را نبرده بودم خانه بهداشت که پدرش وسط درس آمد و به زور کشاندش و بردش. خواستم نگذارم اما گفت من پدرش هستم و هر کاری دلم بخواهد با او می‌کنم. گفت بهتر است حرف اضافه نزنم چون راه شکایت کردن باز است. اینجا که باشی آنقدر خشونت و فقر معمولی و جزبی از زندگی است که خودت هم کم‌کم به آن همه خشونت عریان عادت می‌کنی. بین بچه‌ها تجربه لگد خوردن، پرت کردن اشیا، مشت زدن یا با دمپایی کیبود شدن، یک تجربه روزانه و معمولی است و حتی بیشتر از وعده‌های غذایی شایع است. یک روز با حرکتی سریع به سمت دانش‌آموزی قدم برداشتم تا دفترچه‌اش را بگیرم اما او به تصور اینکه می‌خواهم کتکش بزنم سریع واکنش دفاعی گرفت و به سه کنج اتاق خزید. در همان یک حرکت ساده متوجه یک ماجرای دردناک شدم. او آنقدر کتک می‌خورد که نسبت به هر واکنشی شرطی شده بود. هم پسرها توی خانه ضرب و شتم می‌شوند هم دخترها، اما وضع دخترها به مراتب بدتر از پسرهاست. تازه وضع بچه‌های من خوب است. همکارم حوالی روستای توتان که برای مدرسه با دست‌های خودش یک کپر زده می‌گوید هیچ کدام از بچه‌هایش شناسنامه و اوراق هویتی ندارند.»

در مدرسه یک اتاقک زرمملک ۹۱ پسر جلو می‌نشینند و ۳۱ دختری که او با سر زدن هر روزه و به زور التماس و تمنا از والدینشان برای سودآموزی آنجا جمع می‌کند، پشت سرشان.

زرمملک هفته‌ای یک بار با حقوق اندک‌ش برای آنها صبحانه گرم درست می‌کند. دخترها روزهای اول می‌ایستادند تا پسرها آرام آرام لقمه‌های نیم‌روی‌شان را بگیرند و بروند کنار. هیچ کدامشان جلو نمی‌رفتند تا پسرها کار لقمه گرفتنشان را تمام کنند. زرمملک این درد فقر

و تبعیض را خوب می‌فهمد. او همان موقع به دخترها و پسرها می‌گوید که غذا خوردن یک نیاز بشری برابر است و ربطی به جنسیت‌شان ندارد. می‌گوید که همه آنها یک جور و یک شکل هستند و بهتر است با هم دور یقلاوی صبحانه جمع شوند و لقمه بگیرند. سختی می‌کشد تا بتواند این رویه را جا بیندازد که هم پسرها بهشان برنخورد و هم دخترها خیال نکنند اضافه‌خور جمع‌اند.

زرم‌لک: «خیال نکنید وضع پسرها خیلی خوب است. آنها هم درگیرند اما در این معادله سراسر فقر و فشار، باری که روی دوش دخترهاست کمرشکن‌تر از پسرهاست چون پسرها در همان شرایط فقیرانه، همدلی خانواده را دارند. یک روز زنگ انشا بود. من در مورد "من وجودی" و کاراکتر و شخصیت هر کدام‌مان برای بچه‌ها حرف زدم. گفتم موضوع انشای‌مان این باشد که دل‌مان می‌خواهد جای چه کسی باشیم؟ به جز یک نفر از دخترها که گفته بود دلش می‌خواهد جای دخترخاله‌اش باشد - آن هم به این خاطر که همیشه از طرف مادرش با او مقایسه می‌شود و سرکوفت می‌شود - ۲۱ دختر دیگر دل‌شان خواسته بود جای یکی از مردان زندگی‌شان باشند؛ حتی گاهی جای مردی که آدم موثر یا مهمی هم نبود.

به کانال تلگرام خانه امن ببینید.

هزاران کودک بلوچی که در مناطق صعب‌العبور جنوب سیستان و بلوچستان زندگی می‌کنند، فاقد شناسنامه هستند. زرم‌لک می‌گوید در همه انواع و اقسام موارد فقر و تبعیض، دخترها آسیب‌پذیرتر از پسرها هستند: «فقر اینجا یک واقعیت تلخ و غیرقابل انکار است. فقر که باشد همه خانواده را درگیر می‌کند اما دخترها از همان حداقل مواهبی که یک خانواده فقیر از آن برخوردارند هم محروم می‌شوند. نان کمتر، لباس کمتر و حق تحصیل نابرابر.»

او این‌طور تمام می‌کند: «دخترها حصار در حصارند.»

زرم‌لک وقتی برای پیگیری علت غیبت زرنگ‌ترین و باهوش‌ترین دختر کلاسش به کیر آنها مراجعه می‌کند، از مادرش می‌شنود که دخترک به خاطر نداشتن لباس و قلم و کاغذ برای نوشتن مشق روزانه مجبور به ترک تحصیل شده است. زرم‌لک فکر می‌کند آن دختر اگر هر جایی به جز این جغرافیای نفرین زده بود، می‌توانست یک جراح یا نابغه علمی باشد.

نتایج یک تحقیق محلی از سوی «عبدالغفار بلوچ زهی» و «حسین عبداللہی» درباره عوامل موثر بر ترک تحصیل دانش‌آموزان دختر دوره ابتدایی استان سیستان و بلوچستان که سر فصل آنها فقر و تبعیض است، ادعاهای زرم‌لک را تایید می‌کند.

قریب به ۰۰۲ هزار دختر در این استان از سوی خانواده‌های خود از ادامه تحصیل باز می‌مانند. مهم‌ترین علت بازماندن دختران از آموزش ابتدایی، نداشتن حداقل امکانات برای شرکت در کلاس درس و فقر فزاینده است. همچنین خانواده‌ها ترجیح می‌دهند دخترها در کلاس‌های مختلط مشارکت نکنند. آنها ترجیح می‌دهند اندک سرمایه خانواده را صرف آموزش و تحصیل پسران کنند و این رویه به حدی معمول و عادی است که وضعیت محرومیت تحصیلی دختران در روستاهای دورافتاده سیستان و بلوچستان و ترک تحصیل آنها به مرحله بسیار نگران‌کننده و غیرقابل انکاری رسیده است.

زرم‌لک اما از تلاش‌هایش برای کشاندن دخترها به کلاس درس می‌گوید: «بارها و بارها مسیرهای سخت و صعب‌العبور را می‌روم و برمی‌گردم. من با آنها مشاجره می‌کنم چون خودم فرزند فقرم. من زاده همین جغرافیا هستم اما از کودکی نسبت به این تبعیض‌ها سرکش و طاغی بودم. با خودم عهد کرده‌ام یک روز این قواعد را در هم بشکنم. می‌روم سراغ پدر و مادرها. آنها حتی چندین بار تهدیدم کرده‌اند. خیلی‌های‌شان اصلاً می‌گویند چه ضرورتی هست؟ راه و مسیر تا اتاقک مدرسه دور است و ممکن است یک دختر با تردد در این مسیر به مخاطره بیفتد. به هر حال آنها باید دیر یا زود بروند خانه بخت. دخترها اینجا در ۲۱-۳۱ سالگی شوهر می‌کنند، غالباً هم به عنوان زن دوم یک مرد میانسال که فقط توان سیر کردن شکم آنها را دارد. یک دست لباس و یک وعده غذای ناچیز قیمت فقر این دخترهاست. یک نان خور کمتر، بهتر.»

«میرهان»، دهیار یک روستای دورافتاده شهرستان فنوج است. او هم نگذاشته دخترش درس بخواند. می‌گوید هیچ‌کدام از دخترها مدرسه نمی‌روند. می‌پرسم چرا او که سواد دارد اجازه نداده دخترش درس بخواند؟ علتش را مرد بودن معلم روستا عنوان می‌کند: «هنوز آن‌قدر بی‌غیرت نشده‌ام که بگذارم دخترم برود زیر دست یک مرد درس بخواند. خودت باشی اجازه می‌دهی دخترت برود بغل دست پسرهای ده بنشیند درس بخواند؟ اصلاً درس به چه کارش می‌آید. همان سوزن دوزی و آینه دوزی یاد بگیرد کافی است.»

میرهان می‌خندد و می‌گوید: «ریحان، دخترم، خوشگل است. سر دستم نمی‌ماند. همین پارسال بود که یک تاجر پولدار از افغانستان خواستارش شد. گفت مثل دو زن دیگرش سرچشمش از او مراقبت می‌کند اما من دلم نیامد او را ببرند آن‌ور مرز و دیگر تا زنده باشم نتوانم خبرش را بگیرم.»

او می‌گوید اگر مرد تاجر این سوی مرز زندگی داشت، دختر ۹ ساله‌اش را می‌داد ببرد....

کودکانی که با آن‌ها را می‌زاید و توفان درو می‌کند

Photo: surowa/shutterstock.com

ماهرخ غلامحسین‌پور

هیچ‌کس نمی‌داند کودکان محصول ازدواج موقت که بی‌خانمان و بی‌هویتند، چند نفرند؟ اما برخی از فعالان حقوق کودک که برای بهبود شرایط آن‌ها در تلاشند، مجموع کودکان بی‌هویت از هر دسته و رده‌ای را شصت هزار نفر عنوان می‌کنند. شصت هزار نفری که بیش‌تر محصول سه چرخه معیوبند: فقر، ازدواج موقت یا صیغه، و پیوند دختران ایرانی با مردان غیرایرانی که در مسیر دریافت هویت و تابعیت سرگردانند.

به گفته مدیرکل اجتماعی و فرهنگی استانداری تهران، هم‌اکنون سه تا چهار هزار کودک بی‌هویت که سواد هم ندارند و آموزش ندیده‌اند در شهر تهران زندگی می‌کنند.

کودکانی که ریشه ندارند. نامشان در هیچ مرجعی به ثبت نرسیده و به علت همین بی‌نام و نشان بودن، امکان مدرسه رفتن و آموزش هم از آن‌ها گرفته شده است. آن‌ها چون اوراق هویتی ندارند، بیمه نیستند. از خدمات بهداشتی، درمانی و حتی حقوق شهروندی محرومند یا به عبارت ساده‌تر شاید بشود گفت آن‌ها عملاً وجود ندارند. کودکانی که زاییده ازدواج موقت یا صیغه هستند، معمولاً سرپرست موثری ندارند و به حال خودشان رها می‌شوند.

علت اینکه نفیسه فرزندش را به شیرخوارگاهی در تهران سپرده، مسوولیت‌ناپذیری پدر کودک و فقری است که خودش درگیر آن است. خانواده نفیسه ساکن نیشابورند و نمی‌دانند او که سال‌ها قبل برای درس خواندن به تهران رفته، مدتی در عقد موقت یک مرد ناشناس بوده است. نفیسه نه آنقدر درآمد دارد که بتواند از کودکش مراقبت کند، نه تا آن حد شجاع است که بتواند رازش را برای خانواده، دوستان و جامعه کوچک اطرافش از پرده درآورد.

از همین نویسنده بیش‌تر بخوانید:

[قتل‌های ناموسی در رده نخست](#)

[سپردن قربانی به دستان آلوده آزارگر](#)

[هیچ‌کس سبیده را دوست نداشت](#)

زهرآرام، وکیل دادگستری، در پاسخ به این سوال که «نگهداری کودکانی که محصول ازدواج موقتند بر عهده چه کسی است؟» می‌گوید: «قانون در ماده 1168 تصریح کرده که حضانت و نگهداری کودکان حق و تکلیف والدین است. در جای دیگری در ماده 1158 هم با تاکید قانون مدنی مواجه می‌شویم که می‌گوید کودکی که در زمان زوجیت متولد شده، ملحق به شوهر است، مشروط بر اینکه از تاریخ نزدیکی تا زمان تولد کمتر از شش ماه و بیشتر از ده ماه نگذشته باشد. بنابر این بر پایه این دو قانون، فرزند متولد شده از رابطه

موقت، تحت تکلف و مراقبت پدر است و نگهداری و نفقه‌اش لازم.»

با وجود اظهارات این کارشناس حقوقی در باب الزام قانونی، چنین قوانینی به مرحله عمل نزدیک نمی‌شوند و فقط در مرحله تدوین و نوشتن زیبا به نظر می‌رسند. خانم روان‌آرام از وجود پرونده‌های فراوان زنانی در دادگستری می‌گوید که بچه‌دار شده‌اند: «خانم تحت فشار مالی بوده و برای یک دوره موقت مثلاً یک ماهه یا حتی ده روزه به عقد کسی درآمده و ناخواسته بچه‌دار شده است. بایگانی دادگستری پر از این پرونده‌های بی‌سرانجام است. برخی از این زن‌ها حتی نمی‌توانند زوج و آدرسش را پیدا کنند و یا اگر پیدا کردند، هیچ تضمینی برای عملی کردن این مسوولیت برای پدر وجود ندارد.»

تجربه خانم روان‌آرام نشان می‌دهد که مردان ابتدا منکر نسبت آن نوزاد با خودشان می‌شوند. آن‌ها می‌گویند از کجا معلوم کار کس دیگری نبوده است؟ بعد از انجام آزمایش‌های لازم و رفت و آمدهای خسته‌کننده و ویرانگری که مادر باید در راهروهای دادگستری انجام بدهد، باز هم تضمین اجرایی برای عملی کردن این مسوولیت نیست. مرد که معمولاً در ازدواج موقت دنبال یک لذت‌خواهی کوتاه‌مدت بوده، حالا برگشته سر خانه و زندگی اصلی‌اش و اصلاً مایل نیست خودش را درگیر آن عنصر مزاحم کند.

[اگر تاکنون عضو کانال تلگرام امن نشده‌اید، کلیک کنید.](#)

نقیسه پانزده سال پیش از نیشابور به تهران آمده تا درس بخواند. او هم‌اکنون ساکن محله صدستگاه تهران، در جنوب شرقی این شهر است. او به مدت یک ماه در عقد موقت مردی بوده که حالا دیگر او را نمی‌خواهد. مردی که زن و چند بچه قد و نیم قد و یک عالمه گرفتاری دارد و فرصتی برای رسیدگی به مشکلات نفیسه ندارد. او می‌گوید فقط خواسته یک رابطه جنسی بیرون از خانواده را تجربه کند و چون وجه مذهبی برایش مهم بوده، به جای هم‌بستری با کارگران جنسی ترجیح داده شکل شرعی ماجرا را حفظ کند. «هر بار تهدید می‌کند که حرف نزنم و یا موقتی یک مشت پول می‌ریزد به حسابم تا ساکت‌م کند. به کلی به صورت بچه نگاه هم نمی‌کند. اولش که می‌گفت مال من نیست! اصلاً به من چه! اوایل ارتباطمان می‌گفت از نجابت من خوشش آمده و من مثل مریم مقدس هستم. حالا که پای بچه به میان آمده می‌گوید لابد تو با هزار نفر خوابیده‌ای من هم یکی‌شان! بعد از انجام آزمایش اثبات هویت و تایید پزشکی قانونی، قاضی الزام کرد که باید ازدواجتان را ثبت کنید. او گفت چشم. اما از جلسه دادگاه که آمدیم بیرون توی راهروی دادگستری به من گفت کور خوانده‌ام اگر خیال می‌کنم می‌توانم خودم را تا آخر عمر با یک بچه به او آویزان کنم. بهتر است بچه را بردارم و بروم خودم را گم و گور کنم.»

خانم روان‌آرام به زنانی که قصد ورود به جریان ازدواج موقت دارند، توصیه می‌کند که ازدواج موقتی که منجر به تولد کودک می‌شود، باید حتماً در مراجع قانونی ثبت شود.

اما او هم می‌داند که گاهی ممکن است تولد کودک، دیرنگام و بعد از تمام شدن دوران عقد باشد. زمانی که مرد ماجرا قضیه را رها کرده و به دنبال زندگی اصلی‌اش رفته است.

به گفته این وکیل دادگستری، بر اساس ماده 21 قانون جدید حمایت از خانواده، نکاح موقت هم تابع موازین شرعی و مقررات قانون مدنی است و ثبت آن در مواردی همچون باردار شدن، توافق زوجین و شرط ضمن عقد الزامی است.

اما راهکار لازم برای جلوگیری از چنین بن‌بستی چیست؟ او توصیه می‌کند: «تحت هیچ شرایطی به هیچ‌وجه وارد رابطه ازدواج موقتی که به ثبت نرسیده است، نشوید. به‌ویژه اگر این رابطه قرار است چند ماه به درازا بکشد.»

درباره ازدواج موقت بیشتر بخوانید:

[ازدواج موقت مخفیانه، عدم ثبت ازدواج و موضوع فرزند: قانون چه می‌گوید؟](#)

[آیا خواهرم ازدواج موقت کند؟](#)

[صیغه آری یا نه؟](#)

او در طول دوران کارش با پرونده کودکانی روبرو شده که حالا بزرگ شده‌اند و برای پیگیری هویتشان تلاش می‌کنند. کودکانی که جا و مکان درستی برای زندگی ندارند و از دو طرف ماجرا طرد شده‌اند. مادر معمولاً به خاطر پنهانی بودن رابطه موقت و مشکلات مالی، توان بزرگ کردن کودک را ندارد. چون با وجود همه وابستگی عاطفی به کودکش، باز هم نگران قضاوت آدم‌های محیط اطراف است و به همین دلیل ترجیحش راحت شدن از دست کودک است. کودک حاصل از آن رابطه، یک جور پرچم قرمز است که دقت کنید من مدتی با یک مردی رابطه موقت داشته‌ام و این مساله در جامعه ایران خوشایند نیست. پدر هم که درگیر زندگی اصلی است و حاضر نیست مساله را از زوایای پنهان زندگی‌اش، به سطح علنی بکشد. در این میان کودک به شدت مورد خشونت روانی، احساس ناامنی و حس ناخوشایند ناخواستگی قرار می‌گیرد. حتی در مواردی که مادر درگیر فقر شدید اقتصادی و فرهنگی استف سر راه گذاشته یا حتی فروخته می‌شود.

ربابه حق طلب، مددکار اجتماعی سازمان بهزیستی استان تهران، با مطالعه پرونده‌های بسیاری متوجه شده کودکان بی‌هویت به راحتی ممکن است قربانی باندهای فساد یا گروه‌های سودجویی بشوند که از آن‌ها به عنوان کودک کار بهره می‌برند. کودکان بی‌هویت، قربانیان آسانی برای افراد و گروه‌های بزهکارند.

خانم ربابه هر هفته به شیرخوارگاه‌ها و همچنین مراکز نگهداری کودکان بی‌سرپرست تهران سرکشی می‌کند. او می‌گوید با دیدن کودکانی که نه هویت دارند، نه کسی به دیدارشان می‌آید، نه دلی برایشان می‌تپد و نه حتی یک برگه شناسنامه دارند، دلش می‌گیرد.

«گاهی از خودم می‌پرسم ما که هزار جور مراقبت و ناز و تنعم از کودکانمان می‌کنیم، باز هم یک جای کارشان می‌لنگد و هزار و یک مشکل تربیتی دارند. این بچه‌ها قرار است چه جور نسلی باشند؟»

به گفته ربابه بخشی از کودکان ساکن شیرخوارگاه، بی‌سرپرست نیستند، بلکه محصول رابطه ازدواج موقتند: «مددکارها تلاش می‌کنند برای این کودکان برگه‌های هویتی و محیطی سالم برای زندگی و رشد فراهم کنند. واقعا این جور نیست که چون ما به بخش دولتی مربوطیم، کم می‌گذاریم. مددکارها و کارکنان این مراکز با جان و دل کار می‌کنند. گاهی بچه‌ها را از کلانتری یا به دستور دادگاه به اینجا می‌آورند، گاهی هم شده که افراد می‌آورند یا بچه را می‌گذارند پشت در شیرخوارگاه. ما با کلانتری محل تماس می‌گیریم و آن‌ها می‌آیند جریان را صورت جلسه می‌کنند. اجازه نداریم آن‌ها را مستقیم ببریم داخل. بعد از اینکه صورت جلسه شد، اگر بچه گرسنه بود یا حالش به لحاظ فیزیکی بد بود، او را می‌بریم به بخش قرنطینه که یک ماهی باید آنجا باشد. زیاد شده که بچه‌ای که در زمان ازدواج موقت به دنیا آمده، از طرف مادر یا حتی در مواردی از طرف پدر، به اینجا سپرده شده و حتی گاهی به ملاقات بچه می‌آیند و برایش اسباب‌بازی و وسایل رفاهی می‌آورند.»

او از پس‌رکی به نام امید می‌گوید که چند سال پیش و زمانی که او شیفت شب بوده، به یکی از این مراکز سپرده شده بود: «یک سال و نیمه بود و با پدرش زندگی می‌کرد. همسر اول مرد هم که تازه متوجه شده بود شوهرش رفته و همسر تازه اختیار کرده، تمام خشمش را روی کودک بیچاره خالی کرده بود. تمام تن کودک جای زخم و سوختگی قدیمی بود. در نهایت مادر بچه توی ملاقات هفتگی، متوجه وخامت حال او می‌شود. اولش برده بودند بیمارستان. جای تعجب داشته که پرسنل بیمارستان مورد خشونت را گزارش نداده بودند و باز هم بچه را به مادر سپرده بودند. مادر هم بعد از ترخیص کودک وقتی دیده بود توان نگهداری از او را ندارد، به کلانتری مراجعه می‌کند و گزارش می‌دهد که خشونت خانگی رخ داده و آن‌ها صلاحیت نگهداری از کودک را ندارند. بچه را آوردند اینجا. مادر نگران آبرویش بود اما مددکارها کمکش کردند تا به تدریج موضوع را با خانواده‌اش در میان بگذارند. سه سالی کودک را اینجا نگه داشتیم تا شرایط حضانت مادر فراهم شد.»

اما شاید همه کودکانی که به شیرخوارگاه سپرده می‌شوند، مانند امید اقبال برگشتن به آغوش مادر را نداشته باشند. خانم زهرا روان‌آرام در این مورد می‌گوید: «دولت موظف است برای قوانینی که توسط قانون‌گذار تصویب می‌شود، نوعی ضمانت اجرای عملی فراهم کند.»

جنگ معلم مهربان با والدین آزارسان

عکس تزئینی است

ماهرخ غلامحسین پور

«شناسایی کودکانی که در معرض زخم‌های عاطفی و فیزیکی قرار گرفته‌اند و تلاش برای کمک به این کودکان آسیب‌دیده بخش معمول و روزانه کار من است.»

این جمله «رحیم همت‌الله» با بیست و سه سال سابقه تدریس در دوره ابتدایی است. رحیم می‌گوید معلم هر پنج پایه یک دبستان دورافتاده در حومه شهرستان رامشیر استان خوزستان است.

او در مرحله اول تلاش می‌کند در حد توانش به کودک آسیب‌دیده کمک کند. با اعضای خانواده آن‌ها وارد گفتگو می‌شود. برای این کار باید جانب احتیاط را نگه دارد تا روستایی‌ها تلاش او را مداخله‌جویانه فرض نکنند. گاهی به منزل شاگردانش سرکشی می‌کند، حتی

به برخی پدر و مادرها که سواد خواندن و نوشتن دارند کتاب‌های آموزشی می‌دهد، اما مواردی هم بوده که شرایط وخیم‌تری داشته‌اند. کودکانی که آشکارا نشانه‌های کبودی، پریشانی و زخم‌های فراوانی روی تنشان باقی مانده و نیازمند معرفی به مشاور یا حتی پلیس بوده‌اند.

رحیم بارها فرصت انتقالی به پایتخت و شهرهای بزرگ را داشته است. یک بار هم نامزد معلم نمونه منطقه شده، اما مایل نیست از آن محله برود. او به کوچه‌های تنگ و تاریک خلف‌آباد عادت دارد.

رحیم با اشاره به تجربه این همه سال معلمی می‌گوید: «هر وقت کودکی را می‌بینم که ناآرام و پرخاش‌گر است یا در خود فرو مانده و منزوی، می‌فهمم یک جای کارش ایراد دارد. این بچه‌ها به آموزش در مدرسه تمایل نشان نمی‌دهند. تمرکز کافی ندارند. لکنت زبان می‌گیرند یا زیاد خجالتی هستند. در بازی با هم‌سالان ثبات رفتاری ندارند، بین انفعال و پرخاش‌جویی در نوسانند و عنصر خودارزش‌پنداری در آنها به شدت آسیب دیده است. گاهی با اینکه از مراحل اولیه کودکی عبور کرده‌اند، اما رفتارهای عصبی از خودشان بروز می‌دهند، ناخن‌هایشان را می‌جویند یا تار مویشان را تاب می‌دهند.»

این معلم قدیمی می‌گوید زنگ تفریح همیشه باید نگران درگیری بین آن‌ها برای کنترل خشونت احتمالی باشد. او معتقد است بیشتر شاگردانش که از طبقه فرودست و فقیر جامعه هستند، رفتارهای خشن‌تری در مقایسه با هم‌سالان دیگرشان دارند.

رحیم می‌گوید به عنوان یک معلم اقتداری برای کمک به کودکان آسیب‌دیده ندارد. قانون از او حمایت نمی‌کند و مردم محلی به او توصیه می‌کنند وارد زندگی خصوصی شاگردانش نشود و از دردرس بپرهیزد.

«کمک به شرایط روحی بچه‌ها و آموزش مسائل انسانی برایم بیش از آموزش کتاب‌های درسی اهمیت دارد. به باور من یک دست‌فروش خوشحال بهتر از یک پزشک غمگین و افسرده با اعتماد به نفس پایین است.»

بر خلاف رحیم که نگران حمایت مراجع قانونی در مورد گزارش معلم از وضعیت یک کودک آسیب‌دیده است، در کشورهای توسعه‌یافته، اطلاع‌رسانی در این مورد وظیفه قانونی معلم و سیستم آموزشی است.

مدرسه یک اهرم فشار و کنترل‌کننده برای متوقف کردن والدین آزاررسان است.

مدرسه، خط قرمزی برای تنبیه خانگی کودکان

هنوز کلاس درس گرامر پیشرفته شروع نشده بود که شماره مدرسه رایان روی صفحه تلفنم ظاهر شد. خانم لوری بود که می‌گفت باید هر چه سریع‌تر به آنجا مراجعه کنم. با دلشوره از او پرسیدم: «آیا اتفاقی برای پسرم افتاده؟ لطفاً بگویید حال او خوب است؟»

خانم لوری با لحن عجیب و مبهمی گفت: «تصور می‌کنم ما باید این سوال را از شما بپرسیم. پیشنهاد می‌کنم تا قبل از ساعت یک به دفتر مدرسه مراجعه کنید.»

کنجکاوی و پرس و جو فایده نداشت. همین اندازه می‌دانستم که در حال حاضر رایان حالش خوب است و دارد با بقیه بچه‌ها بازی می‌کند. با این حال تمرکز ذهنی برای ادامه درس و مشق نداشتم. راهی مدرسه شدم. خانم لوری آنجا بود و از زیر عینک ته‌استکانی داشت سر تا پای مرا می‌پایید. مدیر و مشاور مدرسه راهی اتاق پشتی دفتر شدند که دستگاه کپی و تخت معاینه پرستار آنجا بود. خانم لوری را هم صدا زدند. نمی‌دانستم چه اتفاقی افتاده و البته که نگران بودم. وقتی برگشتند اولین سوالشان این بود که «چه توضیحی برای کبودی کمر و شانه سمت راست رایان دارم؟» آنها می‌خواستند بدانند چه اتفاقی برای پسرم افتاده و اینکه به نظر می‌رسد این کبودی نتیجه درگیری باشد.

با اینکه مورد تردید آن‌ها بودم، از این اتفاق دلخوش شدم. پسرم مورد حمایت معلم مدرسه، مدیر و مشاور آنجا بود. حتی کسی از خانواده هم خیال آسیب زدن سهوی به او را نمی‌توانست به مخیله‌اش راه دهد. توضیح دادم که شب گذشته با وجود هشدار همیشگی من، با برادرش بازی کرده و کشتی گرفته و اثر پشت کمر کودک نتیجه بازی روی سطح زیر مکت بوده است. آنها گفتند رایان هم در پاسخ به کنجکاوی معلمش همین توضیح را داده اما باید مطمئن می‌شدند. شماره تلفن برادر رایان را روی برگه‌ای که جلویم گذاشته بودند نوشتم. قرار شد از او هم بپرسند. پرستار مدرسه تایید کرد که قرمزی پوست کودک ناشی از سابیدگی است.

در کشورهایی که قانون به حقوق اولیه کودک احترام می‌گذارد، مدرسه و توجه معلم، عامل غیرقابل انکاری برای کاهش خشونت خانگی است.

«صبا» یازده سال پیش با همسر و تنها پسرش بابک، به امید دستیابی به یک زندگی بهتر راهی آمریکا شدند. اما در طول یازده سال گذشته دو عضو دیگر خانواده آنها افزوده شد. دو دختر دوقلوی هشت ساله. صبا می‌گوید شوهرش به سرعت عصبانی می‌شود: «همسر گاهی از

کوره در می‌رود و هیچ عاملی جلودارش نیست، اما چیزی نمی‌گذرد که از برخوردش پشیمان می‌شود. او قادر به کنترل خشم ناگهانی خود نیست و به همین دلیل در ایران که بودند، بارها بابتک را تنبیه فیزیکی کرده بود. اما از ترس بازخواست مدرسه، این تجربه در مورد دخترانم اتفاق نمی‌افتد.»

پسر بزرگ صبا در ایران دوران ابتدایی را به پایان رسانده است. آن روزها همسر صبا هراسی نداشت که مورد بازخواست قرار بگیرد: «ساکن یکی از محله‌های حاشیه تهران بودیم. مدرسه‌های آنجا نظم چندانی نداشت. توجه کسی به کبودی تن بچه‌ها جلب نمی‌شد. یکی از دلایل این کم‌توجهی شاید چشم‌پوشی قانون نسبت به تنبیه کودک در خانه باشد. نگاه عرف و قانون به پدر به عنوان ولی و قیم کودک و کسی است که مجاز است در حد متعارف او را تنبیه کند. آموزش کودک بدون تنبیه در چارچوب فرهنگ و سیستم آموزشی ما قابل تصور نیست. کمی تنبیه، دو سه چک یا ضربه به صورت یا هل دادن و تحقیر او، هیچ کس را نمی‌کشد. این تصور والدینی است که مدعی هستند در تنبیه کودک اهداف خیرخواهانه دارند.»

دکتر «سعید پیوندی»، جامعه‌شناس و استاد دانشگاهی که در حوزه علوم تربیتی و آموزشی فعالیت می‌کند، بر این باور است که معلم می‌تواند یک واسطه موثر و حیاتی بین کودک آسیب‌دیده و نهادهای مدنی و حمایت‌گر باشد.

این جامعه‌شناس معتقد است حمایت از کودکان آسیب‌دیده از خشونت خانگی نیازمند تخصص است. مثلاً یک معلم ریاضی که دوره‌های مخصوص روان‌درمانی ندیده، قادر نیست به چنین کودکی کمک تخصصی چندانی بکند. اما با شناسایی و توجه به کودکانی که مضطرب بوده و به نظر می‌رسد در معرض خشونت خانگی بوده‌اند، باید آنها را به متخصصان ارجاع داد.

او به نقش هشداردهنده و آموزشی معلم به عنوان حلقه ارتباطی بین کودک و خانواده اشاره می‌کند: «معلم می‌تواند با خانواده کودکی که به نظر مضطرب می‌رسد، وارد گفتگو شده و پیامدهای روحی و روانی خشونت را برای آنها روشن کند. او می‌تواند سرانجام منفی خشونت و تاثیر آن بر یادگیری کودک را یادآوری کند.»

این پژوهش‌گر به جای خالی یک نهاد حمایت‌گر که قدرت اجرایی کافی در حوزه حمایت از کودکان آسیب‌دیده داشته باشد اشاره می‌کند: «در فرانسه روانشناس مدرسه با کودکان نیازمند به مشاوره برخورد فعال می‌کند. دانش‌آموزان می‌توانند از طریق شماره تلفنی که در مدرسه به آنها داده شده، موارد خشونت خانگی را گزارش بدهند و این کودکان حتی اگر نسبت به این گزارش‌ها میلی نشان ندهند، با دقت و توجه خاصی در مدرسه شناسایی شده و به پلیس ارجاع داده می‌شوند.»

او می‌گوید این خشونت‌ها در خانواده مهاجران به کشورهای توسعه‌یافته بیشتر است: «تجربه من نشان می‌دهد دخترانی که در خانواده‌های مسلمان بزرگ می‌شوند، بیشتر از بقیه کودکان در معرض خشونت خانگی هستند. سخت‌گیری در مورد پوشش یا زمان رفت و آمد آنها بهانه‌ای برای بروز خشونت می‌شود. در این موارد مدرسه و معلم و روانشناس تربیتی نقش واسطه و شناسایی‌کننده دارند و پیگیری پرونده را به پلیس ارجاع می‌دهند.»

دست‌اندرکاران مدرسه به جز آموزش بنیادین کودکان در خصوص حقوق طبیعی و انسانی آنها و شیوه برخورد با فرد متجاوز یا خشونت‌گر در خانواده، می‌توانند خود نسبت به شناسایی کودکان آسیب‌دیده و حمایت از آنها نقش غیرقابل انکاری داشته باشند. شاید به دلیل اهمیت همین نقش است که آموزش معلمان و مدیران مدارس برای شناسایی و مقابله با اشکال پیچیده و مختلف خشونت بر پایه روش‌های نوین رفتارشناسی انسان عصر جدید ضروری است.

ایام قاعدگی، روزهای دشوار زنانه

Photo: twinsterphoto/bigstockphoto.com

ماهرخ غلامحسین پور

«روزی دو بار می‌روم حمام... صبح و شب! اما باز می‌گویم بوی خاصی می‌دهی. بوی قاعدگی! عطر و ادوکلنم را خالی می‌کنم روی تن

و بدنم... بارها از نزدیکترین کسانم می‌خواهم توجه کنند و به من بگویند آیا بوی ناخوشایندی می‌دهم؟ تقریباً همه می‌گویند متوجه بوی خاصی نشده‌اند. اما او ول کن ماجرا نیست. هر بار دماغش را چین می‌دهد و اخم می‌کند. با اینکه می‌خندم و به شوخی بر گزار می‌کنم اما نمی‌توانم انکار کنم که ته قلبم رنجیده‌ام. تمام آن روزها احساس می‌کنم به قدر کافی به من توجه نمی‌کند. کم‌محلی می‌کند، حتی حاضر نمی‌شود لمس کند. حین برداشتن یک بشقاب از داخل کابینت جواری از کنارم عبور می‌کند که با من تماس نداشته باشد. آنقدر که حس بی‌زاری و آویزان شدن ته دره و معلق شدن بین زمین و آسمان به من دست می‌دهد...»

بهناز به «سندروم قاعدگی» یا اختلال ناخوشی پیش از قاعدگی دچار است. در این روزهای خاص او حساس و زودرنج می‌شود و دردهای شکمی و مفصلی از چند روز قبل از بروز قاعدگی رهایش نمی‌کنند.

نعیمه طبیعی، پزشک متخصص زنان، در مورد بوی خاص دوران قاعدگی معتقد است این بو تا حدی طبیعی است و اگر غیر قابل تحمل بود می‌تواند نشانه عفونت، رشد قارچ، باکتری یا افزایش آلودگی باشد: «باز بودن دهانه رحم، دفع خون، کم‌آب شدن بدن و همچنین محبوس بودن بخشی از بدن توسط نوار بهداشتی زمینه رشد باکتری‌ها را در ناحیه آلت تناسلی افزایش می‌دهد.»

او تاکید می‌کند دو بار شستشوی روزانه مهبل با آب ولرم، صابون و خشک کردن آن می‌تواند آلودگی و احتمال عفونت را کاهش دهد.

خشونت در دوره قاعدگی

خشونتی که در طول دوران قاعدگی متوجه زنان است، گاهی تبدیل به خشونت فیزیکی می‌شود. راضیه می‌گوید تحقیر کلامی در مقابل آنچه او را رنج می‌دهد، یک اتفاق لوکس و تزئینی است: «هشت سال است ازدواج کرده‌ایم. دو فرزند دوقلوی پنج‌ساله دارم. رفتار همسر در طول دوران قاعدگی واقعا وحشیانه است. بدون توجه به شرایطم با من نزدیکی - یا شاید بشود گفت - به من تجاوز می‌کند. سعی می‌کنم مهربان باشم، اما قاعدگی مانعی برای میل ناگهانی همسر نیست. گاهی می‌شود که یکی دو ماه اصلاً به من توجهی ندارد و گاهی هم هنگام قاعدگی چند بار سکس خشن و سخت داریم! نمی‌توانم این موضوع را با کسی در میان بگذارم. طرح این موضوع تابو است و من شهادت مطرح کردن آن را با خواهرم هم ندارم چه برسد به قاضی!»

دکتر نعیمه طبیعی در این مورد می‌گوید سکس در دوران قاعدگی را اصلاً توصیه نمی‌کند: «حتی یک سکس آرام و معمولی می‌تواند احتمال بروز بیماری را افزایش بدهد، چه برسد به سکسی که همراه با خشونت باشد. رابطه زناشویی در دوران قاعدگی می‌تواند منجر به انتقال ویروس یا تب‌خال تناسلی زنان شود و عوارض ناگواری مثل درد در ناحیه مهبل ایجاد کند.»

مامک هم به برخورد خشونت‌بار مردان در طول دوران قاعدگی اشاره می‌کند. او می‌گوید: «برخورد مردها با پیرو شدن زنان گاهی همراه با تحقیر است با این جمله تکراری که باز هم که تو پیرو شدی!... گاهی با کم‌محلی و بی‌اعتنایی همراه است... یک عده سرزنش می‌کنند که چرا شما به این شرایط عادت نمی‌کنید؟...»

نوار بهداشتی کجاست؟

الهام هومین فر، جامعه‌شناسی که بعد از فاجعه بم برای کمک به زنان زلزله‌زده در آنجا حاضر شده، از جای خالی نوار بهداشتی در بسته‌هایی می‌گوید که به عنوان کمک بین زلزله‌زدگان توزیع می‌شد: «زن‌ها بعد از وقوع زلزله به علت استرس و فشارهای روانی، خونریزی بیشتری داشتند و با دستمال و پارچه‌های کثیف خودشان را جمع و جور کرده بودند. حتی خجالت کشیده بودند در این مورد حرف بزنند و تصور می‌کردند اگر در این مورد حرف بزنند به نوعی اظهار میل به مردان تلقی شود.»

این جامعه‌شناس معتقد است زنان بر اساس شرایط اقتصادی از امکانات بهداشتی دوران قاعدگی بهره می‌برند: «بخش‌هایی از حومه تهران زن‌هایی هستند که از خاک‌اره مابین پارچه تمیز استفاده می‌کنند. مردان خانواده یا حتی خود زنان ممکن است برای امور عادی خانواده پولی اختصاص بدهند، اما برای آنچه که به بدن زنان مربوط است هزینه‌ای تخصیص داده نمی‌شود.»

مردانی که قاعدگی را نمی‌شناسند

راضیه تجربه ناخوشایندی دارد و یک بار به خاطر لکه روی دامنش، به سختی از دست همسرش کتک خورده است: «صاحب‌کار شوهرم آمده بود تا با هم یخچال را جا به جا کنند. قرار بود یخچال را از زیرزمین بیاورند بالا. من تصور کردم شاید به کمک نیاز داشته باشند برای همین رفتم توی حیاط. پیرو بودم و متوجه نشده بودم که دامن سفیدم لکه خون گرفته است. وقتی آن آقا رفت شوهرم به سختی مرا کتک زد و گفت بهتر است وقت قاعدگی خودت را توی اتاق گم و گور کنی!»

الهام هومین فر از اینکه مردان ایرانی در این مورد آموزش کافی ندیده‌اند اظهار تاسف می‌کند: «آنها عصبی شدن، غمگین شدن و احساس

افسردگی زنانه را که به علت تغییرات هورمونی رخ می‌دهد درک نمی‌کنند. با کلمات تحقیرآمیز وضعیت زنان را پیچیده‌تر می‌کنند. اما همه مشکل به این قضاوت صرف منتهی نمی‌شود. چون زنان در معرض ساختار تبعیض‌آمیز اجتماعی و اقتصادی قرار دارند ممکن است غذای کافی یا امکانات بهداشتی مناسب نداشته باشند. به همین دلیل در شرایط خاصی مثل دوران قاعدگی تحت فشار بیشتر قرار می‌گیرند.»

شاید مردان ایرانی باید بیاموزند که در دنیای زنانه گاهی روزهای بدخلقی یا دل‌تنگی زن‌ها تابع اعداد و رقم‌های ناگزیر تقویم است. شاید باید بدانند قاعدگی زنانه یک ضعف نیست. امری طبیعی و عادی است و وجود همین چرخه باعث شده تا حیات بشر روی زمین ادامه داشته باشد.
